

خان گنم گزیه تقریباً بازداشت شده و نمیتواند بیرون برود. راطا قرا با زکن بود اخل شو و او ترو بدداشت و مترسید و در فکرم کسی که در آن موقع این اندازه شہامت نداشت چگونه تغییر اخلاقی داد و اینک بادشاهی میکند .

سرهنگ فیلا رفت و در باز کرده بدرون دفتر سرهنگ گزیه رفته با امدای بلند سرهنگ رضاخان را بدرون خوانده و او هم ناچار با طاق رفته است .

سرهنگ فیلا رفت و سرهنگ گزیه گفت افسران ایرانی از فرماندهی شما ناراضی هستند و میگویند دولت ایران باید دولت تزاری روس پیمانی داشته و اینک که دولت تزاری از میان رفته و دولت ایران نیز با حکومت موقتی و انقلابی روسیه کاری ندارد و لیلی ندارد که شما یعنی نمایندگان حکومت موقتی و انقلابی روسیه فرماندهی لشکر قزاق ایران را داشته باشید ، در همین موقع فیلا رفت و موضوع را به سفارت انگلیس اطلاع داد و بود و از آنجا هم نمایندگانی بقزاقخانه آمدند . سرهنگ فیلا رفت به گزیه گفتن بود من برای حفظ حیثیت افسران روسی در لشکر قزاقی شما پیشنهاد میکنم بحرخصی رفته سرهنگ ستاروسلوسکی معاین خود را بفرماندهی لشکر قزاقی بگمارد .

سرهنگ گزیه پاسخ داد بود اینکار شما مربوط نیست و دولت ایران و روس باید آنرا تصویب کنند .

سرهنگ فیلا رفت گفتن بود آتریاد همدان همه قزاقخانه را گرفته و من بشما دستور میدهم برای نجات خود اینکار را انجام دهید ، پس از انجام کار دولت ایران هم تصویب خواهد کرد و انگلیسها را این کار همراهی میکنند و سرهنگ رضاخان حاضر است شمارا با انجام اینکار وادار نماید .

سرهنگ گزیه ناچار استعفای خود را نوشت و سرهنگ ستاروسلوسکی را بجای خود معین کرد .

(تاریخ مختصر احزاب سیاسی مجلد ۱ ص ۷۵-۷۶)

پس از پیروزی انقلاب کبیرا کبیر و پیرویش قوای انقلابی بلشویکیها بمناسبت قزاقان انگلیسها بفرماندهی که از باقیمانده ارتش ارتجاعی تزاری در قفقاز و ایران و از جمله از لشکر قزاقی علیه انقلاب استفاده کنند و ارتش سوم استعمارگران روسی را در خدمت منافع خویش گیرند ، آدم مگشان مزد و تزار را در خدمت اصلاح نواستعماری خود بکار گیرند . آخر کسروی این مسئله را با نشو و نما خود در کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان به این صورت شرح میدهد :

" چیزی که هست جنگ جهانی را پایان نرسیده و پس از گماره گیری روسها از ساختن نهال میشد . این بود انگلیسیان خود را ناچار بدینند که شکافی را که بانگیزه رفتن روسیها در این بخش میداد جنگ باز میشد برگزینند ، و چون خود سپاه برای این کار نداشتند چنین نهادند که کمیونی از سرکردگان و کارشناسان جنگی بفرستند و اینان در ایران از سپاهیان روس کسی بکار میگردیدند با پول سپاه گیرند و از آنسوی در قفقاز گرجیان ، ارمنیان را برانگیزند و با ادب پول و سرکرد و افزاینده برابرهاستانیان با پستادگی وارد آردند ."

(تاریخ هجده ساله آذربایجان ، ص ۷۷۶)

درست در همان زمانی که سرهنگ رضاخان در همدان در قوای مزد و قزاق مشغول خدمت بود امیرالمومنان انگلستان مخاطب استخدام این نیروی پراکنده وارد اقدام شد . در این رابطه است که باید به فعالیتهای جاسوسان انگلستان در معامله با افسران قزاقی به جریاناتی که در همدان در جریان بود توجه خاص نمود و داشت .

آخر کسروی در نهال مسافله فوق چنین ادامه میدهد : " این هنگام بود که سالدات و قزاق روس گروه گروه می کوچیدند و راهها پر از سته های آنان می بود . ولی زباله بارانف خود نرفته بود و همدان نشین میداشت و انگلیسیان هر ماهانه می پرداختند ."

(همانجا ص ۷۷۹)

در سواحل ۱۹۱۲ سفارت انگلیس طی یادداشتی رسماً از دولت ایران تقاضا کرد که دیویزیون قزاق را بموجب قرارداد -
 ۱۹۱۱ بفرماندهان انگلیسی تحویل دهد. (تاریخ روابط خارجی ایران - عبدالرضا هوشنگ مهدوی)
 امیرالیکم انگلیس بخاطر اینکه بتواند قوای ماقبای قزاق را در خدمت مطامع خود ابداً علیه دولت جوان انقلابی
 شوراهای روسیه در جهت استقرار یک حکومت مطلقه روایسته به خویشروورد استفاده قرار دهد احتیاج به افسران ایرانی
 مناسب بخاطر مزد و ری خود داشت. سرهنگ رضاخان با آن خصوصیات ویژه خویش، مرد روز مرتجع، قدر و -
 حیص فردی یابد و آل برای آنها بود. بدینسان است کسیکه در سال ۱۲۷۰ شمسی بصورت سربازی ساده وارد -
 برگرد قزاق شده بود، بدنبال خدمت مانی کبه سیاست روسیه تزاری در ایران نمود در سال ۱۲۹۴ شمسی بدرجه سرهنگی
 رسید. سپس در مزد و ری نسبت به امیرالیکم انگلیس بدلیل داشتن خصوصیات نمونه یک بزرگوار قلند روکودن بصیرت و آج
 راطی نمود ابتدا در سال ۱۹۱۲ درجه و نشان سرتهیب دومی و سپس در اثر خدماتی که در جریان توطئه علیه جنبش
 گلان از خود نشان داد درجه میرنجی ارتقا مییابد ولی بخاطر درک اینکه چگونه فرد بی شخصیت و ابلهسی نظیر رضاخان
 میتواند بصبره اصلی امیرالیکم انگلیس در ایران تبدیل شده و مدت ۱۶ سال بر جان و ناموس مردم میهن ماحاکم گردد،
 باید شرایط سیاسی آن دوران را درک نمود که ما در صفحات آینده سعی خواهیم کرد تا آنجا که در چارچوب محدود این
 مقاله امکان پذیر است توضیح دهیم.

در چه شرایط و چگونه رضاخان شاه میشود ؟

میهن ما ایران در اوایل قرن نوزدهم باز هم بیشتر مورد تجاوز نظامی ، سیاسی و اقتصادی دول استعمارگر واقع گردید . طبقات مرتجع فئودال و اشرافیت ارتجاعی حاکم که بیش از هر چیز از توده‌های خلق و محنت دانستند با هر تکانی که خلق در زنجیر و مبارز ما بخود میداد ، سراسیمه بسرکوب مردم پرداخته و پیوسته از گذشته بد امان استعمارگران خارجی پناه میبردند . آنجانبی که این مرتجعین حاکم سر تسلیم به استعمارگران خارجی نداشتند ، بعزت حماقت و کتبه بینی طبقاتی شان در عمل به ایزاری اراده‌ائی در خدمت سیاست‌های استعماری دول استعمارگر بویژه روسیه تزاری و امپراطوری انگلیس تبدیل میشدند . اگر میهن ما بمستمره کامل دول استعمارگر حریص و متجاوز می‌بود ، روسیه تزاری و امپراطوری انگلیس تبدیل نگردید . این حاکمین مرتجع ابتدا نقشی در آن نداشتند . این امر در درجه اول بشکرانه روحیه مبارز و تسلیم ناپذیر توده‌های مردم میهن ماست که صدها بار علیه ستم بیگانه و حاکمیت استعماری قیام کرده و هر ذره‌ای از حقوق سیاسی و استقلال خویش را بیهای رودها خون عزیزان دلیرشان پاسداری کرده‌اند .

در درجه دوم این امر بدلیل برخورد متضادی که بین دو امپراطوری عظیم استعماری در ایران موجود بسوده انجام نیافته است .

عمیواری با دوغول استعماری اگر چه مرزها و استقلال میهن ما را دائما تهدید میکرده‌است ولی در همین حال امکانات مناسبی نیز برای کسب و حفظ استقلال میهن ما فراهم می‌آورده است . طبقات حاکم بنمایندگی دربار فاسد و یوسیده قاجار تنها از هیئت استعمارگران ترسیده و پناهگاه خود را در دامن آنان جستجو میکرده‌اند . دربار قاجار بویژه از سلطنت ناصرالدین شاه کاملاً به لانه فساد و نفوذ بیگانسه و ایزاری در دست استعمارگران بویژه استعمار روسیه تزاری تبدیل گردیده بود . این امر تا آنجا پیشرفت کرد که ایران استقلال سیاسی و اقتصادی خویش را در عمل هر روز بیشتر از دست میداد و استقلال ظاهری که در وجود سلسله قاجار بر راس حکومت موجود بود ، چیز دیگری نبود بغیر از نقطه تلاقی تضادهای مابین روسیه تزاری و امپراطوری انگلستان . در تمام شریان حیاتی جامعه ایران این نظام ریشه دوانیده بسود و کوچکترین عملی چه در مورد امور داخلی و چه در مورد امور خارجی و حتی انتخاب مامورین ساده دولتی می‌بایست باحازه و یا با مشورت این دو دولت باشد . در این تضاد دربار قاجار در مجموع در دست نزارها بود و روسیه علاوه بر دخالت‌های مستقیم نظامی و سیاسی از داخل این لانه فساد و ارتجاع هم سیاست خویش را پیاده میکرده است . انگلستان در ابتدا در استعمار ایران آنقدرها سعادت نداشت و می‌بایست با لقمه‌ای کوچکتر قناعت نماید و در مجموع سیاست خود را بتوسط عده‌ای از رجال خریده شده با کندی به جلو میبرد . "رجال" ایران در آن زمان که اکثر "از طبقه مالکین فئودال و اشراف بودند بطور عده تسلیم بیگانه شده بودند و برای اینکه از نان و آب نیافتند اکثر "چهره‌ای بوقلمون صفت بسرای حوش بوجود آورده بودند و دنبال در نظر گرفتن منافع هر دو نیروی متجاوز میرفتند .

در طی بیش از یک قرن روس‌ها در شمال منطقه تحت نفوذ خویش را ایجاد کرده و آن را از نظر سیاسی ، اقتصادی و نظامی به پایگاه خویش تبدیل نمودند . برای مثال شمال ایران اصولاً رابطه‌ای با مرکز نداشت

و تمام امور حیاتی اش با روسیه حل و فصل شدند ، حتی جاده‌های مناسب از شمال ایران بد مرکز و جنوب وجود نداشت . انگلیس ها بنوع خویش جنوب ایران را در اختیار خویش در آورده بودند . اگر چه در استعمار این منطقه آنقدر نتوانسته بودند بجلوسروند که روس ها در شمال رفته بودند ، ولی بسا در دست داشتن عده از خوانین این منطقه توانسته بودند نفوذ خود را در ایران و در دروازه هندوستان تا اندازه قابل توجهی تحکیم کنند .

مردم میهن ما در اواخر قرن نوزدهم با شدت و شور فراوان و هر چه بیشتر در مبارزه بر علیه استعمار و ارتجاع شرکت می کنند . بورژوازی نوظاسته ایران آهسته ، آهسته بسوی مبارزه برای سرکردگی سیاسی و گرفتن امتیازات اقتصادی و سیاسی از دربار قاجار و دول روسیه و انگلیس حرکت کرده و به پیش می تازد . نقطه اوج این مبارزات در قرن نوزدهم مبارزه بر علیه دادن انحصار تهیه و خرید و فروش تنباکوبه انگلیس بود . قشر وسیعی از بورژوازی و دهقانان تهیه نوتون که بعلت دادن این امتیاز وضع زندگی خویش را در خطر می دیدند ، مقاومت شدید و همه جانبه ای از خود نشان دادند .

چپاول و دخالت استعمارگران و بیگانگان که ذرات مقاومت و مبارزه را در وجود اقشار و طبقات خلقی و ملی متبلور کرده بوده با میهن فروشی جدید دربار قاجار به هیجان آمده و توده های زحمتکش و ملیون آزاد یخواه مبارزه گسترده ای را علیه دخالت و انحصارگری بیگانگان دامن زدند . جنبش تحریم تنباکو تحت رهبری روحانیون مبارز و تجار و پیشه وران ضد استعمار که پیرومندان به لغو قرارداد انجامید یکی از برآمد های پر افتخار خلق و ملت ما در مبارزه علیه ارتجاع حاکم و استعمارگران خارجی است . این جنبش با امضاء قرارداد و اعطاء امتیاز دخانیات به یک شرکت انگلیسی در ۲۱ مارس ۱۸۹۰ آغاز گردید و در اوایل ژانویه ۱۸۹۲ اعتصاب عمومی در سراسر کشور را دامن زد . پس از دو سال مبارزه مردم و سرسختی ارتجاع بالاخره مقاومت ارتجاع در هم شکست و ناصرالدین شاه در ۲۶ ژانویه ۱۹۲۶ در اثر فشار مردم مجبور شد این قرارداد را لغو کند . بدین ترتیب سیاست استعمار انگلیس در یکی از تلاشهای خون برای چپاول ملت ما و کسب سود های بیشتر و تحکیم موقعیت خود در برابر روسیه نزاری به شکست مفتحضانهای تن در داد .

در این اوان تغییرات شگرفی در صحنه بین المللی و داخلی در جریان اند این تغییرات عمیق که بدون فهم آنها درک تاریخ معاصر میهن ما غیر ممکن است عبارتند از :

۱- رشد باز هم بیشتر سرمایه داری ایران و در نتیجه بسط مقاومت بخاطر رهائی از بوغ استعمار و ارتجاع

سومی .

۲- نطفه بندی و شکل گیری حرکت های اولیه جنبش کارگری در ایران بموازات پیدایش و رشد طبقه سوبن

کارگر و تحت تاثیر جنبش بین المللی کارگری .

۳- گذار دوران سرمایه داری رقابت آزاد به مرحله امپریالیسم .

از این تغییرات سومی یعنی پیدایش امپریالیسم و بسط سلطه آن بنام جهان و مستعمرات و نیمه مستعمرات آن تعبیر اساسی است که جنبه عمده و غالب را تشکیل می دهد . از این تاریخ به بعد امکان درک حوادث

تاریخی در یک کشور بدون فهم پدیده امپریالیسم و چگونگی عملکردش در صحنه بین‌المللی و ارتباط غیر قابل انکارش با این انقلاب و جنبش خلقها و ملل، موجود نیست.

با ظهور امپریالیسم تاریخ جوامع بشری در این مقطع از رشد خود ورفی دیگر خورده بود و آنها که با موقعیت نرسیده میخواستند پیش روند و در گذشته نمانده بودند، میبایست لاجرم افکار و عقاید، معیارها و ارزشهای خود را با اوضاع پیشرفته وفق میدادند. البته که این امر هر چند ناگزیر و غیر قابل انحصار است ولی بهمان اندازه مشکل است و حصول سخت.

سباری از جنبشها در این مقطع تاریخی که نتوانستند این تغییرات عظیم را دریابند از درک حرکت عظیمی و ریزش غافل مانده و سرانجام ناموفق ماندند.

در همین مابین نیز وضع بدین سوال پیش رفت که جانفشانهای بی حساب و قهرمانیهای بی نظیر اگر چه ضرات خرد کننده‌ای بر بیکر ارتجاع و امپریالیسم کوبیدند ولی از احراز موفقیت کامل محروم ماندند، و انقلاب در نیمه

راه متوقف گردید. امپریالیسم بعنوان پدیده‌ای تجاوزگر، انحصاری، طفیلی و جنگ افروز و اسارت آور بوجود آمده بود و تلاش خود را برای گسترش وجود کندید و ماش به جهان پیش میرد. در همین مابین امپریالیسم انگلیس و امپریالیسم روس کفازگشته شد و هر دو نفوذ استعماری داشتند، تمرکز استعماری امپریالیستی خود را آغاز نمودند. آنها علاوه بر استفاده متناوب کمال از شیوه‌های کهن استعمار و تلاش در اینک بسیاری از این اشکال کهن استعمار را با مضمون امپریالیستی بهره‌کشی پرمسازند، بسیاری از اشکال و شیوه‌های عارت و بهره‌کشی امپریالیستی را کفنا آن زمان در همین مابین موجود نبود، بکار بستند. بدین ترتیب همین مابین که کشورهای نیمه مستعمره بود و بطور عمده وابستگی مستعمراتی آنرا در اشکال کهن استعمار سرمایه‌داری تظاهر میکرد، رفته رفته به نیمه مستعمره امپریالیسم تبدیل میگردد و استعمار امپریالیستی کبیرانب غارتگرانه‌تر و یوزیانه‌تر بود. هر چند مواضع خود را تحکیم میکرد.

لنین برخی خصوصیات اساسی سیاست استعماری امپریالیست را چنین توصیف میکند :

" حال که از سیاست استعماری دوران امپریالیسم سرمایه‌داری سخن بچیان آمد باید این نکته را نیز متذکر گردید که سرمایه مالی و سیاست بین‌المللی مربوط به آن که شامل مبارزه دول معظم در راه تقسیم اقتصادی و سیاسی جهان است، یک سلسله شکلهای انتقالی وابستگی دولتی بوجود می‌آورد. صفت مشخصه این دوران تنها وجود بزرگروه اصلی از کشورها یعنی گروه کشورهای مستعمره و بزرگروه مستعمرات نیست، بلکه وجود شکلهای گوناگونی از کشورهای وابسته نیز هست که در صورت ظاهر استقلال سیاسی دارند ولی عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند. ما بیکی از شکلهای یعنی نیمه مستعمره قبلاً اشاره کردیم و نحوه دیگر آن مثلاً آرژانتین است" (لنین امپریالیسم ص ۱۲۹ چاپ مکن فارسی)

" حتی سیاست سرمایه‌داری استعماری مراحل پیشین سرمایه‌داری نیز با سیاست استعماری سرمایه‌داری ماهیتاً تفاوت دارد "

(همان کتاب ص ۱۲۴)

" و اما در مورد کشورهای "نیمه مستعمره" باید گفت آنها نمونه‌ای از آن شکلهای انتقالی هستند که در تمام رشته‌های گوناگون طبیعت و جامعه مشاهده میشود. سرمایه مالی در کلیه مناسبات اقتصادی و کلیه مناسبات بین‌المللی آنچنان نیروی بزرگ و میتوان گفت قاطعیت که حتی قادر است دولت‌ها را هم که از کاملترین استقلال سیاسی برخوردارند تابع خود سازد و واقعا "تابع میسازد"، هم اکنون نمونه‌های آنرا خواهیم دید. ولی بدیهیت برای سرمایه مالی از همه "راحت‌تر" و از همه پرفایده‌تر آنچنان تابع سودنی است که با از دست رفتن استقلال سیاسی کشورها و ملل تابعه توأم باشد. صفت مشخصه کشورهای نیمه مستعمره اینست که از این لحاظ جنبه "حد وسط" را دارند. بدیهی است که مبارزه بر سر این کشورهای نیمه وابسته بخصوص در دوران سرمایه‌مالی که در آن باقیمانده جهان تقسیم شده بود میبایستی حدت یابد.

(لنین همان کتاب ص ۱۲۴)

" بدین طریق میتوان گفت سرمایه مالی دام خود را بنام معنی گم در سراسر کشورهای جهان میگستراند. در این مورد بانکها که در مستعمرات تأسیس میشوند و شعب آنها نقش بزرگی را ایفا مینمایند.

(لنین ص ۹۸)

بدین ترتیب ملاحظه میشود آنچه که سالهای آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم از طرف دولت‌های بزرگ و انحصارگران خارجی بویژه امپریالیستهای روسیه تزاری و انگلیس در ایران انجام گرفت همه و همه اجزای سیاست‌های استعماری امپریالیسم نوظهور در سطح جهانی بوده است. ایجاد ارتش در ایران برای ضایع آزادندان خود، تحمل قراردادهای هنگفت و انحصاری مواد خام، قبضه کردن گمرکات و امور مالی، صدور سرمایه بانکی و رقابت شدید برای کنترل انحصاری و غیره، همه نمونه‌های روشن عملکردهای امپریالیستی این دو قدرت امپریالیستی در میهن ماست.

با ورود امپریالیسم به میهن ما و رشد روزافزون نفوذ آن در سطح گوناگون جامعه ما، دیگر امکان حل و برخورد به مسائل مبارزاتی مردم ما بطور مجزا و در خارج از محدوده امپریالیسم و مناسبات و روابط متقابل آن با ارتجاع حاکم یعنی با طبقه فئودال و اشرافیت نبود. از این پس لازم بود که امپریالیسم و عملکردهای مشخص آن در ایران مورد بررسی قرار گیرد تا بتوان با شناخت آن بطور موثر و برآب ارتجاع حاکم مبارزه نمود. مبارزه و جنبش دموکراتیک بطور غیر قابل تفکیکی با مبارزه ملی در هم آمیخته شده بود. ترکیب درست و تلفیق انقلابی مبارزه دموکراتیک با مبارزه ملی از نقطه نظر خط مشی و سمت گیری سیاسی ستر پیروزی جنبش تنباکو بود. پس از این جنبش پیروز شد. عدم ترکیب درست این دو جنبه جنبش انقلابی بگمراهی و فواید و بیهوده اشکال گوناگون بد جنبش لطمه زده و نقش اساسی را از نقطه نظر منی و سمت گیری سیاسی در شکست جنبش حلقه‌های ایران داشته است.

نه آمد مبارزات رهائی بخش حلقه‌های ایران با پیدایش امپریالیسم و نفوذ در ایران وارد مرحله "کاملاً" نوینی گردید.

امپریالیستهای روسیه و انگلیس بر سر توسعه نفوذ خود تلاش جنون آمیزی را در امن زده بودند. علی‌رغم اینکه امپریالیسم انگلیس مقدار زیادی از خوانین و فئودالهای جنوب را بخود متکی نموده و بر آنها نفوذ کامل داشت و از این طریق می‌توانست جنوب شرقی ایران یعنی دروازه هندوستان را حفظ کرده و محکم در دست نگاهدارد، ولی آنچه که مربوط به موقعیت برتر در ایران است باید گفت که موقعیت امپریالیسم روس به مراتب محکم‌تر و نفوذش بیشتر بوده است زیرا تجارت خنهای شمالی ایران که بسیار رشد یافته تر از جنوب بود تماماً در ارتباط و زیر کنترل امپریالیسم روسیه بوده است.

دولت مرکزی که بطور عمده از شاهزادگان قاجار تشکیل میگردد عمدتاً زیر نفوذ و در خدمت روسیه تزاری بودند. تکیه روسیه بطور عمده بر دربار قاجار و اشراف و زمینداران مالک نزدیک به دربار بود.

موج نوینی انقلاب جهانی را فرا گرفت و در بسیاری از کشورهای جهان جنبشهای انقلابی ادامه و گسترش یافتند. بدنیال و تحت تاثیر انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه جنبش انقلابی ایران ادامه پرشکوهی گرفت و مشروطه خواهی به جنبش توده‌ای و انقلابی ارتقا یافت.

جنبش مشروطه ادامه مبارزات وسیع اشراف و طبقات خلق علیه طبقه فئودالها و اشرافیت پوسیده و دربار فاسد قاجار بود. این جنبش دارای جنبه‌های بسیار رشد یافته بسورژواک دموکراتیک بود. جنبه‌های ملی‌ایمن جنبش نسبت به اوضاع و خواسته‌های دموکراتیک آن عقب مانده بود. حمله متوجه استعمار و نفوذ بیگانه بسور و از مناسبات اقتصادی سیاسی جدید امپریالیسم و عملکردهای فریبکارانه آن تصویری نداشت. حاکمیت امپریالیسم روس و پایه‌های آن دربار مستبد قاجار در برابر جنبش توده‌ها ضربه میخورد و یارای ایستادگی نداشت. امپریالیسم انگلیس در وضع مخاطره آمیزی قرار داشت از یکطرف رقابتش با نفوذ روسیه بنفع جنبش خلق تمام میشد و از طرف دیگر نمیتوانست درحاشیه اوضاع و تحت سیاست روسیه به اهداف توسعه طلبانه خود منی برقیقه کردن ایران جامعه عمل بپوشاند.

در سال ۱۹۰۷ تضاد بین امپریالیستهای کهن و امپریالیسم نوخاسته آلمان بر سر تقسیم مناطق نفوذ و مستعمرات شدید گردیده بود.

امپریالیستهای صنعتی یعنی آلمان و انگلیس رقابت سختی را بر سر بازارهای تجارتنی و منابع خام آغاز کرده بودند و تهاجم میلیتاریسم پروس بیش از همه متوجه امپراطوری بریتانیا بود برای امپریالیسم انگلیس جلب ویا حداقل بیطرف نگاه داشتن امپراطوری نزارها با آن مانع جنگی و زرادخانه و لشکرهای عظیم اش امری حیاتی و سرنوشت ساز بود. سیر رقابت سیاست طلبانه جنگ و درگیری خانمانسوز را بین این جهانخواهان امپریالیستی احتساب ناپذیر کرده بود و لذا داشتن متحد امری ضروری و بک چنین متحدهی مانند تزاریسیم غیرقابل چشم پوشی بود. لذا امپریالیسم انگلیس علی‌رغم رقابت های دیوانه وار و تلاش و توطئه چینی‌های شبانه روزی برای تسخیر یا قبضه کردن ایران بخاطر اینکه رقابت او در شرق تزارها را در غرب بسوی رقبا انگلیس نکشاند در ایران روش مماشات و کج دار و مریز با امپراطوری تزار و نفوذ امپریالیستی آن در پیش گرفت. امپریالیسم انگلیس ترجیح داد که بر علیه آن میهمان ناخوانده یعنی میلیتاریسم آلمان با روسیه نزدیک گردد. در واقع

تدارك برای جنگ جهانی امپریالیستی با بلوك آلمان باعث گردید که انگلیس رقابت با روسیه را در ایران تخفیف دهد تا بتواند اتحاد در جبهه اروپا را با روسیه محکم نماید. ثمره این سیاست امپریالیستی و تدارك جنگ در برابر فشار رقیب تازه وارد قرارداد ننگین ۱۹۰۷ بین دو رقیب همیشگی در ایران بود که منطقه شمال را از خراسان تا آذربایجان و کردستان بروسیه و جنوب و جنوب شرقی را از سیستان تا خوزستان به انگلستان واگذار نمود و منطقه میانی ایران نیز با اصطلاح منطقه بیطرف اعلام گردید اما هر دو امپریالیسم جهانخواه در خفا جهت توسعه نفوذ تجاوز گرانه خود به این منطقه نیز تلاش داشتند. طبقات حاکم و دربار قاجار که چون مرضی دست آموز و بهره‌ای تسلیم گردیده بود مقاومت و مخالفتی از خود نشان نمیدادند. اما افتخار قرارداد ۱۹۰۷ که ابتدا سری بود امواج اعتراض و مبارزه علیه قرارداد و عاقدین آن امپریالیستهای روس و انگلیس توسعه داد. جنبش مشروطیت شکوفائی انقلابی یافته بود و موج به موج به پیش میرفت. انقلاب مشروطیت با دستاوردهای ارزنده‌اش و فتح تهران بدست سردار ملی ستارخان و مجاهدین انقلابی تهریز یکی از درخشانترین صفحات تاریخ مبارزه خلق‌های میهن ماست.

انقلاب مشروطیت گرچه باعث از بین رفتن استبداد محمدعلی شاهی شد و ضربه‌ای به رژیم کهن فتووالی و حاکمیت امپریالیسم بویژه امپریالیسم روس زد ولی نفوذ امپریالیستها بویژه امپریالیسم انگلیس و تسلط نمایندگان فتووالها بورژوا کپرادور هساجمنان پا برجا مانده، اگر چه این انقلاب برای بورژوازی بسیاری از حقوق سیاسی و اقتصادی را به ارمغان آورد و او را بعنوان يك فاکتور مهم قدرت ارتقاء داد و تاحدی در قدرت دولتی سهم گردانید، اما نتوانست قدرت سیاسی را کاملاً از گف ارتجاع خارج سازد.

در واقع فتح تهران و خلع محمد علیشاه از نظر مناسبات در درون هیات حاکمه موضع امپریالیسم روس و فتووالها و اشراف وابسته به آنها را تضعیف ولی میزان نفوذ امپریالیسم انگلیس را در درون هیات حاکمه افزایش داد بطوریکه از پس از فتح تهران و تشکیل دولتهای با اصطلاح ملی امپریالیسم انگلیس با استفاده از جنبه‌های سازش کارانه ملیون قدم بقدّم نفوذ خود را توسعه داد.

امکانات وسیع اقتصادی و سیاسی امپریالیسم بویژه صدور سرمایه زمینه همکاری و جلب بخشی از بورژوازی مستعمرات و نیمه مستعمرات را برای امپریالیسم فراهم آورده بود امپریالیستها بویژه امپریالیستهای انگلیسی که از لحاظ قدرت اقتصادی و تمرکز سرمایه و تولید بمراتب برتر بودند، در مبارزه‌ایکه علیه نفوذ تزاریسیم به پیشش میبردند، رفته رفته امکان همکاری و جلب بخشی از بورژوازی را تدارك کرده و در عمل بکار بردند.

بورژوازی ایران که از نظر اقتصادی بسیار ضعیف بود و در سیستم روابط اقتصادی ایران دست و پایش هم در بند مناسبات نیمه فتووالی و هم گرفتار روابط ما قبل سرمایه داری بود با ظهور امپریالیسم در صحنه اقتصاد و سیاست میهن ما نمی‌توانست با نفوذ آن مقابله ریشه‌ای نماید چه مناسبات امپریالیسم خود چیز دیگری مگر روابط سرمایه بین‌المللی و الیگارش‌های مالی نبود و سرمایه‌داری ایران اگر چه از نظر مناقم ملی و سود حاصله در تجارت و غیره با سرمایه بین‌المللی در تضاد بود ولی کشیده شدن بدینال سود و درآمدهای بیشتر حاصله از همکاری و سازش با امپریالیسم گران‌کار آمدن و مآشقات و حتی شریک شدن با امپریالیسم را در سرمایه‌داری ایران بیسودار

در واقع امپریالیسم تحت تاثیر پیدایش و نفوذ خودش در ایران ، گرایش سازش کاری و مماشات با خود را در میان سرمایه داری ایران که در حال رشد و نشو و بود و کماکان جزیره نیروهای انقلاب میبود بوجود آورد .
این گرایش سازش کارانه با دشمن ملی که در پیرویه رشد و تکامل خود به عامل مستقیم امپریالیسم تبدیل گردید به
با گروهی از روشنفکران مرتجع متعلق به طبقات حاکم که تحت تاثیر و یا تربیت امپریالیستها قرار داشتند تکمیل
گردیده و جناح وابسته به امپریالیسم را در درون کشور ما تشکیل میدادند .

این پایگاه اجتماعی امپریالیسم در ایران بطور عمده نصیب امپریالیسم انگلیس گردید زیرا اولاً " از لحاظ قدرت
اقتصادی و وضعی بمراتب قویتر و مهاجمتر از امپریالیسم روس بود . ثانياً امپریالیسم روس کملاً طمستنی خود را بطور عمده از طریق
فتووالها و اشراف و دربار قاجار به پیش میبرد و خود هدف خطه جنبش خلق بود و چهره اش افشا شده بود
و امکان مماشات و کنار آمدن با جنبش را نداشت و از لحاظ اقتصادی آنقدر توانان بود که بتواند در زمینه های
اساسی روابطش با ایران تجدید نظر کرده و از طریق عقب نشینی چرخشی در صحنه جدیدی دوباره ظاهر
گردد . خود گرفتار معضلات شدید داخلی بود . ولی امپریالیسم انگلیس که در حال تهاجم به ایران بود
و چهره اش مانند رقیب رسوای خود افشا نگردیده و از لحاظ مالی و اقتصادی و صنعتی قوی و زورمند بسود
امکان عینی این سازش و کنار آمدن را دارا بود .

از نقطه نظر سیاسی این سازش لازم بود زیرا جنبش خلق با آن چنان صلابت و استحکامی علیه نفوذ بیگانگی
و استعمار روس و انگلیس مبارزه میکرد که ایستادگی بر همان زمینه سابق نفوذ استعماری برای انگلیس پس
از کوبیدن استعمار روس از طرف خلق امکان پذیر نبود . بازگشت بشیوه های کهن و ایستادن بر همان زمینه ها
هم بنفع رقیب تمام نمیشد و هم امپریالیسم انگلیس را در برابر جنبش توانمند نوده های خلق قرار میداد .
لذا خروج از تیررس و از خفا دوباره بگردد جنبش سوارگستن تنها راه نفوذ امپریالیسم انگلیس بود .
علاوه بر امپریالیسم و مناسبات اقتصادی تجاری با او ارتباط و بهره گیری از مناسبات نیمه فتووالی و فتووالی
روی زمین نیز بخشی از بورژوازی ایران را به سازش و مماشات میکشاند .

در ایران ما ، همانند همه کشورهای شرق که سرمایه ملی نمیتواند با سرمایه خارجی رقابت نماید ، سرمایه
ملی موجود در زمین سرمایه گذاری میشود . تقریباً در تمام نقاط ایران بازرگانان بجای ساختن کارخانجات
نو یا نوسازی مؤسسه صنعتی ، بمخريد اراضی روی آورده اند ."

(از نطق شرقی در کنگره ششم بین الملل کمونیست)

معاملات تجاری با سرعت حیرت انگیزی ترقی کرده و در همین حال مقدار و نفوذ بورژوازی دلال (بورژوازی
کمیادور که دلال تجارت خارجه است) رو به ازدیاد گذاشت . بورژوازی دلال از یکطرف واسطه فروش
اشعه خارجی و مملکت شده از طرف دیگر مواد خام صنعتی و محصولات زراعتی را بخارجه صادر
مکند . (از نزه های صوب کنگره دوم حزب کمونیست ایران) .

پورژوازی ایران از مناسبات ماقبل سرمایه‌داری سود میبرد و کالاهای خود را بطور اخص از سیستم تولید ماقبل سرمایه‌داری بدست می‌آورد ، لذا وابستگی اقتصادی این پورژوازی به شیوه‌های تولیدی ماقبل سرمایه‌داری از یکسو و ضعف کلی یعنی دست نداشتن در سرمایه‌گذاری صنعتی او را به اشکراف ایرانی و سرمایه‌داران خارجی متکی میگرد .

نگاهی به صادرات و واردات تولیدی این نظر را تأیید می‌کند .

(*)

کالاهای ورودی در سال ۱۳/۱۹۱۲ به ارزش هزار قران	کالاهای صادراتی این سال به ارزش هزار قران
نخ	۱۳۰۵۸۰
منسوجات نخی	۱۸۶۰۱۹۰
منسوجات پشمی	۱۵۰۸۱۵
منسوجات ابریشمی	۶۰۴۲۷
آهن آلات	۵۰۹۱۳
اجناس سنگی و گلی	× ۲۰۰۸۷
اجناس شیشه‌ای و چینی	× ۲۰۶۲۳
اجناس خانگی	۱۰۰۱۰۰
اندکسو	۲۰۲۹۵
شکر	۱۳۸۰۹۷۸
برنج	۴۰۰۹۷۸
آرد	۲۲۰۴۷۵
شمش آهن و فولاد	۴۰۷۴۹
حلبی ، سرب و روی	۱۰۷۲۶
مس و نیکل	۲۰۵۰۶
شمش طلا و نقره	۱۷۰۱۰۸
نفت چراغ	۱۰۶۸۴۱
ادویه	۳۰۵۹۴
میوه جات خشک و تازه	۴۷۰۴۵۷
برنج	۴۲۰۳۰۹
گندم و جو	۸۰۳۱۹
ترياک	۳۴۰۹۱۶
تنباکو	۲۰۴۳۷
کشمش	۱۳۰۹۰۲
پشم خام	۱۱۰۳۰۰
پشم	۹۳۰۸۴۳
پشم ابریشم	۱۱۰۷۸۶
ابریشم خام	۱۰۷۹۲
یوست	۲۰۴۰۳۴
مواد خمر آور	۳۰۶۳۸
رنگ	۱۰۸۲۰
حیوانات زنده	۸۰۳۸۵
سنگهای قیمتی	۳۰۵۴۰
قالی	۲۰۳۹۲
اجناس پشمی	۲۰۳۶۵
اجناس نخی	۲۰۱۶۰
اجناس ابریشمی	۶۰۶۳۹

(*) داد و ستد ایران در زمان قاجاریه - هایدلبرگ ۱۹۱۷

اکثریت و با اصولاً تمام اجناس صادراتی یا از سیستم های عشایری و یا از سیستم های ارباب رعیتی می آیند . اگر شرکت بورژوازی تجاری را در خرید و فروش داخل کشور با این اجناس بحساب بیآوریم و آسوت متوجه می شویم که چرا بورژوازی ایران " نیمه فئودال " بوده ، از طرف دیگر اجناس اولیه ای که بورژوازی تجاری از بورژوازی خارجی خریداری کرده و در داخل بفروش میرساند ، نشان می دهند که تا چه اندازه به خارج وابسته می بوده است .

این اوضاع برای بخشی از سرمایه داری تازه پدید آید ایران موقعیت دوگانه و برزخی بوجود آورده بود . از یک طرف ادامه انقلاب از طرف دیگر سازش با دشمن و شریک شدن با او در سود و بهره کشی از خلق و خیانتست .

لذا ضد ارتجاع و ضد استعمار و همچنین انقلابی بودن او مطلق نبوده و فقط بر علیه آن ارتجاعی است که او را از نظر سیاسی و اقتصادی تحت فشار قرار میدهد و این ارتجاع در آن زمان دربار قاجار و عدّه های از رجال شناخته شده بودند .

همانطور مخالفت او بر علیه استعمار تنها آن استعماری است که فعلاً او را استعمار می کند و منابع طس را از جلوی دهان او می رباید . گاهی به صف بندی حزب دمکرات که در واقع نماینده سیاسی و ایده شوری این بورژوازی تجاری بوده نشان میدهد ، که تا چه اندازه این بورژوازی ضد استعماری بوده است و مبارزه آن با دشمن خارجی تا چه اندازه ناکامل است .

این سرمایه داری تجاری بعلمت روابط اقتصادی با مناسبات فئودالی و نیمه فئودالی و امپریالیسم در مبارزه بخاطر تحقق دموکراسی و رهائی ملی قاطع نبود و در حالیکه یکی از نیروهای انقلاب بود اغلب روابطی هم با امپریالیسم انگلیس و هالند داشت . این سرمایه داری در مبارزه با دشمنانش تمایل زیاد به سازش با دشمنان دیگر و اتکا به آنان داشت زیرا توانائی و جرات بسیج توده های خلق و اتکا به آنان را ندانست .

ملك الشعراء بهار از رهبران حزب دموکرات خود این مطلب را اینطور بیان می کند :
" در آنروزها مناسبات دولت بریتانیا با زعمای مردم طهران و آزادی خواهان ولایات و ایرانیان خارج از سلطنت بسیار دوستانه بود و در لندن نیز مرحوم پرفسور براون و عدّه ای از وکلای مجلس عوام و بعضی از رجال انگلستان و حراید با مشروطه خواهان همراهی زیاد داشتند و اساساً هم بی خبر نیستیم که دولت بریتانیا با دربار قاجار بنظر خوب نگاه نمی کرد زیرا شاه بروسیا بیشتر تمایل بود : (بهار ص ۴)

با تشدید رقابت امپریالیستها در جنگ اول جهانی از دموکراتها که از انگلیس ها دلسرد شده بودند در امپریالیسم آلمان مددکاری یافتند و رابطه بسیار نزدیکی با آلمان برقرار کرده و حتی در کرمانشاه دولتی تشکیل دادند که با شکست امپریالیسم آلمان این دولت نیز ساقط گردید و اگر آنها دوباره به طهران برگشته و در مقابل فراکسیون هوادار انگلیس نقش جناح مخالف را بازی می کند .

اما این بورژوازی در جریان مبارزات مردم و عملکرد امپریالیسم نمی توانست همواره یک چنین موضعی را اتخاذ ساند . آن بخش از سرمایه داری که در جهت هنگام شدن و شریک شدن با امپریالیسم صرفت بازنمید

روزافزون نفوذ امپریالیسم و میزان توسعه روابط اقتصادی اش در ایران به عامل امپریالیسم تبدیل میگردد و بورژوازی کمپرادور که در اول تنها نقش دلال کالا را ایفا میکرد با بسط مناسبات امپریالیسم به کارگزار و عامل او در اقتصاد و سیاست جامعه ما تبدیل گردیده .

با بسط امپریالیسم در جهان و توسعه نفوذ آن در ایران بورژوازی کمپرادور بعنوان بخش ارتجاعی نقش وابستگی به دشمن و عامل او را بیشتر اجرا میکرد .

بورژوازی متوسط که مورد تجاوز مناسبات امپریالیسم بود بشدت مبارزه اش می افزود و هرچه اشراف ایران و امپریالیسم انگلیس بیشتر بر گروه مردم و لاجرم بر گروه این بورژوازی سوار میشدند ، برای او امکان پیاده کردن تقاضاهای اقتصادی و سیاسی از بالا کمتر میشد و او را بیشتر بسوی پائین و ارتباط با خلق سوق میداد .

و این موضوع را بورژوازی ملی آهسته آهسته درک میکرد ، در میان ایندو بخش ، بخش سومی وجود داشت که بععلت ارتباطش با روابط تجاری امپریالیسم و مناسبات نیمه فئودالی زمین اگر چه عامل امپریالیسم نبود ولی روش مناسبات و سازش داشت گاهی متمایل به انقلاب و گاهی متمایل به ضد انقلاب میشد . جلب این بخش به صفوف انقلاب برای خلق بسیار مهم و جدی کردنش از خلق برای امپریالیسم و ارتجاع بسیار حیاتی بود .

خرده بورژوازی که از مناسبات ظالمانه فئودالی و نیمه فئودالی و وابستگی به امپریالیسم بسیار در رنج و عذاب بود ، بروشنی از مناسبات کاریهای بورژوازی راست روی گردان گردیده و با تفاق دهقانان ، زحمتکشان شهری و کارگران صف مستحکم و استواری را علیه دشمن تشکیل داده بود . هر چه نفوذ امپریالیسم زیاد میگردد صف خلق و ملیون انقلابی مبارزات خود را علیه امپریالیسم و نفوذ بیگانه و مناسبات کهنه حاکم و دربار قاجار تشدید میکند .

در اواخر جنگ اول جهانی که هجوم امپریالیستها و جنگهای خانمانسوز رنج و ستم خلقهای ما را تشدید کرده بود جنبش گسترده خلق در حال رشد و نشو و نما بود . قیامهای توده ای و مبارزات مسلحانه خلق علیه نظام حاکم در حال شکفتن و جوانه زدن بود و بویژه در گیلان و آذربایجان مراحل اولیه خود را پشت سر گذاشته بود و در این دوران جریان انقلابی تعمیق انقلاب مشروطیت و ادامه آن شکل گرفته و رفته رفته شکوفا میگردد .

پستفشار

رضاخان بازیگری احق و قلد نبود یا کارگردانی مدبر ، مردی بود خود ساخته ملی یا مهربای ساخته ؟
امپریالیسم انگلیس ؟
و اما امپریالیسم انگلیس ضربه میزد و ابتکار داشت و یا ضربه میخورد و دمساز میشد ؟ چرا قزاق خائن و بیوطنی
را پدر ملت لقب دادند ؟
کدام مناسبات اقتصادی سیاسی حاکم بر جامعه انگیزه کسب قدرت را در رضاخان قزاق بیمار کرد و این نیمه
وحنس گریزان از سیاست را بسوی حاکمیت سیاسی بر سیاستمداران شاهزاده و تحصیل کرده اربابا راند ؟
چه شد که برخی مشروطه خواهان غفلت کردند و سر از کابینه رضاخان در آوردند .
چرا مرتجعین تاریخ خلق را تحریف میکنند ؟
در بر خورد به گذشته و حوادث آن مهم آنست که دلیل و انگیزه آنچه را اتفاق افتاد بر زمینه واقعی پیشروی
تاریخ مورد مطالعه قرار دهیم .
کلیه مرتجعین ام از امپریالیستهای خارجی و نمایندگان بومیشان و نفوذ الهای داخلی و یا هر عنصر مرتجع
دیگر ، تاریخ را بر زمینه واقعی آن یعنی بر اساس مبارزه آشتی ناپذیر طبقات و جنگ مرگ و زندگی بین ارتجاع
و انقلاب بنی نگردند . مرتجعین که بفرخور بهره گیری از مناسبات ظالمانه حاکم بر اوضاع این مناسبات ، تاریخ
را از دیدگاه حقانیت طبقات ستمگر و لزوم تکین طبقات ستمگردد برابر آنان نگاه میکنند . این مرتجعین
در اثبات حقانیت مناسبات ظالمانه حاکم به تطهیر و توجیه ارتجاعی سرکوب خلقها از طرف ستمگران و لمن و
نفرین شورشهای عادلانه خلق علیه ارتجاع و تبلیغ بی ثمری مبارزات و مدح و بزرگداشت سازش و مصالحه بین
چپاول شوندگان و چپاولگران سپرد ازنه . زرادخانههای تبلیغاتی امپریالیستها و مرتجعین ام از اینکه بگام
بناح و ایست باشند در برخورد به تاریخ از پیشتر ارتجاعی فرقی پیروی میکنند ، زیرا اگر خلقها و طلب مبارز زمینه
اصل مبارزات گذشته خویش را ندانند و در گمراهیهای گذشته بمانند مرتجعین میتوانند چند روزی بیشتر به
زندگی انگلی خود ادامه دهند . بنابراین برای مرتجعین لازم است تاریخ گذشته را تحریف کنند و گذشته را

بمنفع خود و بضرر توده‌ها تفسیر نمایند . اینکار بطور عمده بدلیل خود ستایی مرتجعین نیست بلکه بدلیل
عده‌اش تاثیر فاسد کننده و اسارت بار این تواریخ صحن و تحریف شده گذشته بر حرکت رشد یابنده امروز
توده‌هاست .

مرتجعین و عوامل آنها بخاطر ^{تحریف} تاریخ توده‌ها و وارونه کردن حقایق تاریخی از شیوه‌های گوناگونی استفاده
میکنند . آنها هم خود را سا آشکارا وارد میدان میشوند و تلاش می‌ورزاند میکنند تا از طرق شناخته نشده از
مبارزات خلق و نیروهای انقلابی بهره‌گیری کرده و امر ارتجاعی خود را به پیش ببرند . امپریالیسم انگلیس علاوه
بر تکیه به عوامل شناخته شده خود در میان خود آنها و خوانین و اشراف مانند ناصرالطک نایب السلطنه
و وثوق الدوله و غیره خائنین چون سید ضیا الدین و دشتی را بازا" پول و مقام دادند بود تا به لباس تجدد
خواهی و ملی در آمده و اولی در خدمت سیاستهای امپریالیسم انگلیس سر مقاله‌های تند و تیز در روزنامه
رشد بنویسد و دومی که وظیفه تجدید از محسنات مجری این سیاستها یعنی رضاخان را داشت " شفق سرخ"
را بعنوان ارگان پنهانی رضاخان انتشار دهد .

این عقیده فروختگان وظیفه تحمیل مردم و آماده کردن افکار عمومی را برای بهره برداری امپریالیستهای انگلیسی
داشتند . در آنروز دشتی رضاخان بیوطن را " پدر ملت " لقب میداد و امروز حکیم الهی بنام تاریخ
پهلوی در وصف بازوان متبر و سهیل مردانه " و هوش و نکاوته اداری رضاشاه کبیر قلم میزند . تقلب
و وارونه کردن تاریخ خلقها تصادفی و اشتباهی نیست ، هر تحریف مبارزات خلق و هر دروغ مرتجعین
نمره و تاثیر ضعیف بهره‌ایست که مناسبات ارتجاعی حاکم به تحریف کننده و دروغ پرداز رسانده و می‌رسانند .
این بهره‌گیری و تمنع رشوه ننگینی است که امپریالیستها و مرتجعین بوسیله بعنوان حق العمل بیرون ازند .
امروز نیز امپریالیستهای گوناگون و عمال آنان به تحریف و دروغ پردازی مشغولند تا مگر ذهن توده‌های مبارز
را گمراه ساخته و حاکمیت ارتجاعی شان را ادامه دهند . امروز هم جلاوت حرفه‌ای سفیدی بر همین صا
حاکم است .

پسر رضاخان ، وطن فروشی ، ستعگری و فساد را که در مکتب پدر آموخته است ، در خیانت آمیزترین وجهی
به پیش میبرد . در حالیکه جنبشهای انقلابی و رهائی بخشانصاء، نقاط جهان را بلرزه در آورد مانند و روند دور-
انسانز انقلاب خلقها ضربات خرد کننده‌ای بر سیستم فرتوت و پوسیده امپریالیسم جهانی فرو می‌کوبند ، رژیم حاکم
در همین ما تحت رهبری پسر رضاخان به یکی از قتلهای پشت دروازه امپریالیسم آمریکا تبدیل گشته است ،
تا مگر این دروازه پوسیده بتواند لحظه‌ای بیشتر در برابر یورش پیروزنده انقلاب خلقها دوام بیاورد .
اکنون که حوض و ولع جفا نخواستار ان امپریالیستی بخاطر کسب منافع و مناطق نفوذ و سرکردگی بر جهان
رقابت جنون آمیزی را بین متجاوزین بهره میان دوا بر قدرت در گنجه زمینها تشدید نموده است و بدین
طریق از یکطرف اوضاع بسیار مصادی برای خلقها و ملل تحت ستم در مبارزه علیه امپریالیسم ، دوا بر قدرت ،
استعمار نوین و هژمونی طلبی بخاطر انقلاب اجتماعی ، رهائی ملی و استقلال میهن فراهم آمده و از طرف
دیگر وفاسات و تشنجات بین المللی در سراسر گیتی ناشی از این رقابت وضع نا آرام و جنگ افروزانه‌ای را

ساعت گشته است، آری در چنین شرایطی طبقات حاکم رسیهن ما بنماینده گی پسر رضاخان خیانت کارانه ترین و ارتجاعی ترین سیاستها را نسبت به جبهه جهانی ضد امپریالیستی و صلح و دموکراسی و نسبت به سرنوشت خلق زحمتکش و ملت آزاد بخواه ما به پیش میرند . هیأت حاکمه دست نشانده ایران در حالیکه از خلق و ملت ما تنها مرزهای خون عری کردن بهره کشی کرده و به آن انواع ستمها را روا میدارند ، با پول و دسترنج این مردم و از قبل حراج ضایع و ثروت های طبیعی ملی مان زانده ارم امپریالیسم یا تکی می آفرینند و چماق دست برای امپریالیسم در تجاوز آمریکا در رقابت سیادت طلبانه اش با ابر قدرت نو خاسته و مهاجم شوروی پراشند .

امروز امپریالیستهای آمریکائی با تکیه به طبقات مرتجع حاکم و بدست پسر رضاخان سلطه تنگین استعمار نوین را در صیهن ما توسعه میدهند و آن را بیش از پیش به ابزار بهره کشی چپاول ملی ، اختناق و سرکوب و حشیمانده پلیسی خلق و حرکت های رهائی طلبانه و اعمال سیاست های هژمونی طلبانه خود در آورده اند .

امروز مساله دیگری نیز روشن است ، و آن اینکه خلق قهرمان ما زحمتکش و عری ریزان ، دلیر و مقاوم پیکار میکند و در زیر آتش اختناق و سرنیزه به پیش گام بر میدارد . همانطور که دستگاه استکبری رضاخانی با نظمی قرون وسطائی اش با ارتش ۲ هزار نفری و سی هزار سرنیزه از غلاف کشیده اش ، با دهها هزار شهید و کشته و قربانی با مستشاران انگلیسی و زنجیرهای نو استعمارشان نتوانست و هرگز هم نم نتوانست خلق و ملت ما را از حرکت انقلابی و رهائی طلبانه باز دارد ، امروزه هم دستگاه اختناق محمد رضا شاه با سازمانهای عریض و طویل پلیسی و ساطورهای جلا دیش ، با ارتش پانصد هزار نفری و پانصد هزار سرنیزه از غلاف کشیده اش ، همراه با مستشاران آمریکائی و برنامه های نو استعمارشان ، با دهها هزار شهید و کشته و قربانی نتوانسته و هرگز نم نتواند مردم ما را از پیشروی تاریخ ساز خویش جلو گیرد . اگر برای رژیم رضاخان د خنمه های جنایتکارانه قاجارها کم بود و این فزاق خونخواریکی از کارهای اولیه اش تصویب د وسیلیون برای تکمیل و سلطنتان زند انهای جدید بود ، برای محمد رضا شاه جلا د زند انهای نظمی رضاخانی مدتهاست که دیگر کافی نیست و فرزند خلف رضا خان دهها میلیون از ثروت مردم را صرف تکمیل و ساختمان زند انهای مدین آمریکائی - اسرائیلی اش کرده و میکند . رقم صد هزار زند انی سیاسی در صیهن ما گویای آنست که نبرد گسترده و سهمگینی میان انقلاب و ضد انقلاب در جریان است و هر روز داته میگیرد . نبردی که سرانجامش بر خلاف خیالات خام و ابلهانه امپریالیستها و محمد رضا شاه نه در زند انهای در سنه د خنمه های شکجه بلکه در خارج از زند انها در گستره مقاومت و مبارزه توده ها ، در کران تا کران ایران تعیین میگردد . در این پهنه نبرد امپریالیستها ، مرتجعین و رژیم محمد رضا شاهسی با تمام آدمکشان و قداره بند انش هیولای پوشالی بیش نیستند . آری نبردی در آستانه در جریان است و کلیه طبقات تدارک نبرد را به پیش میرند .

همه میخواهند از مواضع بهتر و برتری نبرد تعیین کننده این مرحله را آغاز نمایند . ارتجاع در تلاش حفظ موقعیت حاکم خود است و خلق د ر تدارک شورش عادلانه و یورش افتخار آمز برای بنهر کشیدن حاکمیت ارتجاع و کسب حاکمیت بر حق خویش .

تعیین کنندگی نبرد لازم ساخته است که هم امپریالیسم و ارتجاع تمام نیروهای کهن را بزیر علم پاره خویش بگرد

آوردند و هم خلق بکوشد از کلیه نیروهای نوین ارتش متحدی بوجود آورد.

اکنون هم مانند گذشته جنبه اندیشه و فرهنگ اهمیت فراوانی دارد و پیگیری سخت میان انقلاب و ارتجاع، کهنه و نو، حقیقت و دروغ در این جنبه از مبارزه در جریانست. باز هم همان لشکر زموار در رفته استادان دروغ‌پرداز و مدافع امپریالیسم و مداحان بنوع خداوندی اهلحضرت.

جناح‌های گوناگون امپریالیسم جهانی در اجرای مقاصد استیلاگرانه و تجاوزی خویش‌پاداش خود و عقیده فروشی از مرتجعین و عناصر ضد انقلابی و تسلیم طلب‌یکد و جین استاد تاریخ و علم الاجتماع و سیاست و غیره تراشیده‌اند. این همه مرتجع‌پاسد اران مزدور امپریالیسم و ضافع طفیل‌گرنه‌اش در جنبه فرهنگ و اندیشه‌اند. اینان نیز همانند پیش‌گستوان مرتجع خویش در آزادی دریافت ثروت و مقام و اطفا^۱ آزمندی و حرص مرتجعانه خویش وظیفه دارند به تحقیق و مسخ کردن توده‌ها و تمجید و تطهیر ارتجاع‌پیردازند.

امروز هم اگر در صحنه مبارزات رو در روی یعنی در خیابان و زندان باید سرنیزه‌ها^۲ محمد رضا شاه^۳ قلب‌سپین پرستان ایران را بشکافد و بر خاک وطن خون دل بچکاند تا محمد رضا شاه بتواند در اجرای وظائفی که در خدمت به امپریالیسم جهانی بعهد^۴ دارد از گلستان پر لاله وطن قبرستان پر ظلمت بسازد، اما در پیسته بهنگار اندیشه‌ها سرنیزه‌های آمریکائی رژیم شاه دیگر اسلحه^۵ شتر نیستند و برای کافی ندارند.

در جنبه فرهنگ و اندیشه لشکر دیگری از ارتجاع‌بمیدان می‌آید. در اینجا سرنیزه را با قلم تکمیل کرده‌اند. این لشکر استادان سر هم‌بندی شده و قلبی وظیفه‌ننگین فاسد کردن فکر و روح و اخلاق را در مردم مسأ بعهد^۶ گرفته‌اند. این مرتجعین نهره میزنند، سوگند خورده و اشک می‌ریزند، اطفا^۷های هنری نهوع آورد در می آورند، با اصطلاح تحلیل میکنند، فلسفه می‌یافتند، بخشهای انتقادی و جنگ زرگری راه می‌اندازند، شعار میدهند و علم پاره هوا میکنند و خاطرات و تاریخ وقایع می‌نگارند، قیافه حق بجانب گرفته‌علیه نیروهای خلقی فعالیت‌های تخریبی راه می‌اندازند و درها ریاکاری و دغلبازی دیگر بکار می‌برند.

امروز هم وابستگی این مبلغین به امپریالیسم و ارتجاع دلیل اساسی کلیه تحریف‌های است که هم در مورد مبارزات گذشته خلفان و هم در تحلیل و تشریح اوضاع کنونی این مبارزات میشود. همه این دغلبازها هم با این هدف انجام می‌گیرد تا اندیشه‌های مردم را فاسد کنند، افکار شرقی و انقلابی را بزد آیند، دروغهای پیش‌زمانه تاریخی را نشر داده و ریشه دار سازند، آید معای ارتجاعي و اسارت‌آور را جا بیاندازند تا مگر مرتجعندی خلق و دشمنانش مخلوط گردد و مستعد^۸ از چگونگی عملکرد مستعمر سرور نیارود.

رشوهای امثال دشتی و تقی زاده طی سالیان دراز به مقرری تبدیل گشته است. و اینگونه مرتجعین^۹ از بورکراسی دولتی عجبین شده و به مقام کارکنان فرهنگی رسمی امپریالیسم و ارتجاع ارتقا^{۱۰} یافته‌اند. اگر چه اینان رسوایند و شناخته شده ولی کماکان باید سموم را که پخش میکنند دفع نموده و با آنان بجارزه قاطع ادامه داد.

سغیر از اینگونه^{۱۱} اندیشمندان رسمی ارتجاع که بر زمینه تسلیم به ارتجاع و امپریالیسم ایستاده و از آخر اصطیل سلطنت فاشیستی وابسته به امپریالیسم نشخوار میکنند، هستند مبلغین غیر رسمی حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم و سلطنت قانسیستی وابسته به آن که آنها نیز بر زمینه ضافع مشترک و بهرهوری از سیستم نو استعماری موجود به آرایش

و مشاطه‌گری حاکمیت استعمار نوین نشسته‌اند .

که ام‌انگیزه بغیر از تطهیر و توجیه استعمار نوین در میهن ما باعث میگردد که ایرج اسکندری مرتد سرودد از کشته مرکزی حزب شود . آنگاه که بدستبوسی تزارهای نوین شتافته است از پشت‌تربسین کاخ کرملین اعلام دارد که در نتیجه روابط با اتحاد شوروی استقلال میهن ما تأمین گردید .

کیست که نداند سیاست انقلابی لنین و فشار نیروهای انقلابی و دموکراتیک ایران اگرچه توطئه امپریالیسم انگلیس و مرتجعین ایران را در هم شکست و باعث شناسائی دولت انقلابی شوروی از طرف حکومت ایران گردید ولی این شکست امپریالیسم انگلیس تنها استقلال ظاهری میهن ما را تأمین کرد ، اشکال استعمار کهن ضموخ گردید تا زنجیرهای نامرئی استعمار نوین خلق و ملت ما را ببندد کند ، کیست که نداند آنچه بدست رضاخان انجام گرفت تا استقلال واقعی میهن و رهائی از چنگال امپریالیسم هزاران فرسنگ فاصله دارد . چرا ایرج اسکندری به چنین کودنی تاریخی دچار گردیده است . زیرا او مدافع خلق و ملت ایران نیست . افسار این دارو دسته خائن هم بدست اربابان روسی آنهاست . برای آنها استعمار نوین امپریالیسم انگلیس که از طریق کودتای سید ضیا - رضاخان شکل گرفت و سپس سلطنت فاشیستی رضاشاهی را آفرید ، استقلال میهن است و بشکرانه نزدیک با شوروی بدست آمده است . آنچه این دارو دسته خائن از استقلال میهن می فهمند همان استعمار نوین امپریالیستی است و تمام باصطلاح مبارزات و ادعاهای فلابی آنها در واقع بر سر حاکمیت سیاسی این یا آن ابر قدرت امپریالیستی است ، وابستگی به این یا آن سیستم نو استعماری ، در اسارت ابر قدرت شوروی یا امپریالیسم آمریکا و دیگران . مبارزات آنها با پسر رضاخان نه بدلیل آنست که سلطنت فاشیستی پهلوی حاکمیت و سلطه استعمار نوین در ایران است بلکه بدان دلیل است که پسر رضاخان ارباب دیگری دارد ، این دارو دسته خائن بدلیل نیست که جراید رژیم شاه با آب و تاب سخن پراکنی‌های ایرج اسکندری در کرملین مارج میکنند . زیرا اولاً یاوه‌های اسکندری در آستانه برگزاری جشنهای ننگین پهلوی ستدی است بنفع شاه از باصطلاح ایوزیسون در اینکه بشکرانه نزدیک با شوروی بهر حال رضاخان قزاق استقلال میهن ما را تأمین کرده است . ثانیاً از آنجا که خط و نشانهای شاه اسکندری بر زمینه وابستگی به این یا آن ابر قدرت امپریالیستی است و نه بر انداختن سلطه استعمار نوین امپریالیستی ، لذا خطر روشنگری در میان توده‌ها را در بر ندارد و بنابراین محمد رضاشاه این بچه قزاق سر سبیده که منظر هر فرصتی است تا میهن ما را باز هم بیشتر به آرايه شکسته امپریالیستهای غربی بویژه به امپریالیسم آمریکا ببندد از این چنگ و دندان که از کرملین باو نشان داده میشود استفاده کرده و خود را بیش از پیش بگوش امپریالیسم آمریکا و سوداگران اسلحه و برگ آن می‌اندازد .

نگه دیگری که بدلیل اهمیتش باید در اینجا آورده شود ، اینست که پروسه انقلاب اجتماعی و ملی حرکتی مستقیم و بدون پیچ و خم و فراز و نشیب نبوده و در خلا و بدون ارتباط با حوادث محیط بمفهوم جهان و منطقه خاورمیانه و ایران جریان نمی‌یابد بلکه پروسه انقلاب جریانی فزاینده و جلو از زایش مسائل و پدیده‌های جدید و زوال مریات و عوامل کهن است .

کمی نیست مسائل و سطح مبارزه طبقاتی را تنها در گذشته درک کنیم . اگر چه درک حرکت گذشته اهمیت فراوانی داشته و در درک تاریخ امروز و فردا بسیار موثر و رهنمون است .

ولی چنین درکی فقط موقعیت و حالات پیرویه را در بردارنده حرکت امروزشما منتقل میسازد و با تمام پیچاپیچویش
برای بیان ماهیت کامل وضعیت امروزنا کافی و در توضیح سرشت و مضمون آینده ناتوان است.

باید علاوه بر درک صبیق پیرویدر آغاز رشد و تغییراتش، پیدایش و زایش عوامل جدید را کشف و تأثیرات آنها را بر
فاکتورهای دستنماین گسیم. کسی که توانایی درک کامل اوضاع اردوی خود و صف دشمنان را نداشته باشد و یا سفیرا
حاصله در این دو صف و نتایج و تأثیرات آنها بر صفوف خود و دشمن نتواند کشف و تحلیل نماید امکان پیروزی
بر دشمن را ندارد. و چنین بود که ^{برخی} مشروطه طلبان غافلگیر شدند.

جنبش مشروطیت که حتی بهنگام فتح تهران در برابر امپریالیسم انگلیس و توطئه های نوینتر نقاط ضربه پذیری فراوان
داشت پس از جنگ جهانی اول و سپس انقلاب بکبیر اکبر و تحولات ناشی از آنها استحکام خویش را دیگر از
دست داد.

امپریالیسم انگلیس که میکوشید سیستم شکسته شده امپریالیسم جهانی را با بر جا نگاهدارد به مبارزه مرگ و زندگی
با جنبش شوروی و در راه آن کشور جوان و انقلابی شوراها برخاسته بود. تب توطئه علیه جنبش شوروی و کشور
شوراها سراسر بیکر مریض و زخم خورده امپریالیسم جهانی را در بر گرفته بود. تبی که ریشه های سرطانی انحصارات
و غفلت های طفیلیگری امپریالیسم را توسعه میداد و در عین حال تمام بخشها و گوشه و کنار و زوایای این سیستم
جهانی امپریالیسم را بخاطر پاسخ گویی اضطراری اثر به نیامندی مرحله ای یعنی تمرکز نیروها برای مقابله با دولت
شوراها بخند متحرکت.

چنین اوضاعی تاکنون سابقه نداشته و چنین حرکتی سیمایش ناشناخته بود. از یکطرف بسط طفیلیگری سرطانی
انحصارات بر منابع خام، بازار کالا و نیروی انسانی و دیگر
شئون اجتماعی میهن ما و از طرف دیگر میهن ما را در خدمت احتیاجات جهانی امپریالیسم در آنروز در آوردن.
بیمارت. دیگر عوامل جدیدی که زائیده سیستم جهانی امپریالیسم و مبارزه خلقها در صحنه جهانی بود بر اوضاع
میهن ما تأثیر گذاشت و در آن تغییرات بوجود می آورد. دیگر با معیارهای کهن نمی شد اوضاع را سنجید
و سیاست اتخاذ نمود. دیگر حوادث شرا در متن گذشته ارزیابی کردن واقعینانه نبود، دیگر صفوف گذشته و صف
بنده میهای دوران کهن صف اراتی پیروزی آوری شمرده نمیشد.

تحلیل و تفاوت در باره مسائل تنها بر اساس رویدادهای درون ایران بدون توجه به تغییرات عظیمی گسسه در
صحنه بین المللی بوقوع پیوسته است، و آنهم رویدادهای ایران در گذشته و نه بر اساس طالعوت تحلیل جریانسانت
جدید و مسائل روز، ناچار بود به بیراهه گشایند شود. همانگونه که آنان نخواستند و یا نتوانستند تغییرات حاصله
جدید را دریافته و آنها در پرتو تغییرات بین المللی ارزیابی درست کنند به بیراهه معاشات با امپریالیسم و دشمنان
خله گشایند شدند. آنان که تنها بر اساس هواهر به تفاوت پرداختند و نتوانسته با از دایره تنگ پیش
دآوری های مربوط به گذشته خویش فراتر نهند زوری شان به ساحل نجات نرسید.

امپریالیسم انگلیس که تا دیروز بخاطر تسخیر ایران به چهار گوشه وطن لشکر کشیده بود و با قرارداد انگلیس
و ثوق الدوله بخواست صورت رسمی به تسخیر ایران بدهد. در برابر جنبش جهانی انقلاب آنچنان ضربه

ظاهر

سخورد که بخاطر نجات حیات فاسد شرع مجبور بود نالان و افتان خود را با اوضاع مساعد انقلاب و رشد روزافزون آن تطبیق دهد والا کوچکترین قدرت مقابله‌ای در برابر امواج آن نداشت. سیستم مستعمراتی امپراطوری‌های عظیم در حال فرو ریختن بود و سیاستهای استعماری گذشته برای مقاومت در کوره گداخته و سوزان تعرض انقلابی خلقها و نیروهای نوین را نداشته و بدون ایستادگی نوبه‌میشدند. ابتکار عظیم دولت انقلابی شوروی تحت رهبری لنین کبیر مجال تفکر و چاره‌جویی به امپریالیسم جهانی بویژه به امپریالیسم جهان‌خوار انگلیس منسوس داد و این غول تجاوز کار را در برابر خلقها و ملل مستعمرات و نیمه مستعمرات به انفعال کامل انداخته و نفس‌فرا برانده بود. و آنگاه که مسلم شد پیشروی آشکار در خط جبهه‌ی موجود دیگر ممکن نیست و ادامه این نبرد نابودی امپریالیسم را نزدیک تر میسازد. تاکتیک نفوذ و پیشروی نامرئی به پشت جبهه آغاز گردید و کسانی که عقب نشینی را از خط اول جبهه مبارزه‌ندیدند و تلاش دشمن را برای پیشروی و نفوذ به پشت جبهه انقلاب نفهمیدند به سهولت بمحاصره دشمن در افتادند.

امپریالیسم جهانی ناگزیر چرخش بزرگ را سازمان داد. و به پیش میبرد و تمام سنگرهای غیرقابل حفظ استعمار کهن و اشکال و شیوه‌های سیاست مستعمراتی کهن را رها کرد و نیروی را برای تسخیر سنگرهای قابل دوام بکار انداخته بود و شیوه‌های شناخته نشده و در پرده استعمار را می‌جست. او در خدمت نیاز به سیاست جهانی شد دولت متمرکز و قوی در ایران لازم داشت و با تمام امکانات و حیل‌گریها بیای اجرای آن می‌رفت.

سیاری از تجار بویژه تجار بازار داخلی از نا امنی راهها و لطمه‌ای که این امر به تجارتشان میرسد در عذاب بودند و آنگاه که امپریالیسم پرچم دولت مرکزی قوی و کنترل کننده سراسر کشور را برداشت، نفهمیدند و یا بهتر بگوییم منافع تنگ نظرانه و حرص تجارت بی درد سر و سودهای فراوان ترنگ داشت بفهمند که امنیت امپریالیسم با امنیت آنان دو کیفیت متضاد است و دو چیز جدا از هم است، آنها هنوز انگلیس را در امپراطوری مستعمراتی گذشته می‌دیدند که هدفهای خود را از طریق سیاست "نفاق انداز حکومت کن" به پیش میبرد. اگر چه امپریالیسم امری را به پیش میبرد که در ظاهر بمنفع آنان نیز می‌بود ولی این سیاست در بطن خود تضاد آتشی ناپذیری با منافع خلق و ملت ایران داشت که بناچار خود را در آینده نزدیک نشان میداد. همانگونه که نشان داده شد که امنیت رضاخان چیزی جز امنیت خود الهای تابع انگلیس و مرتجعین و نا امنی و ستکری نسبت به خلق و ملت ما نبود.

ساری اقدامات امپریالیسم انگلیس که چه بدست رضاخان و چه بدست عوامل دیگرش و هیأت حاکمه وقت انجام میگرفتند را ابتدا و یا بظاهر در تطابق با برخی خواسته‌های جناحهایی از سرمایه داری ملی می‌بود و منافع آنست آتش حرص و نفع پرستی اینگونه محافظ را برانگیزد و آنان را یا بدنبال این سیاستها بکشاند و یا حداقل نسبت به آن جنبشی سازد ولی این گره خوردگی منافع موقتی بود و در سیر بعدی خود بطور اجتناب ناپذیری سیاست صوف از همه متمایز گردد زیرا اولاً "منافع امپریالیسم با منافع سرمایه داری ایران در تضاد قرار داشت و پیشرفت سیاستهای امپریالیسم انگلیس بطور یارزی با منافع سرمایه داری ایران تلافی میکرد ثانیاً مقدار ساز زیادی از معاشات و کار آمدن رضاخان و عوامل دیگر امپریالیسم انگلیس با جناحهای بالای سرمایه داری سو برای جنبشی کردن آن بود تا بتوانند نیروی اساسی یعنی جنبش انقلابی توده‌ها را سرکوب نمایند.

اما نفع پرستی و ذوق ثروت اندوزی جناح راست سرمایه داری طی جان آنان را کور نمود که نتوانستند خیر را از شر و ملی را از ضد ملی تشخیص دهند. رهبران این جناح از سرمایه داری ملی که اکثراً از شرطه خواهان گذشته بودند بیشتر به شباهت و ظاهر شعارهایی که داده شدند دل بسته بودند و رغبتی نشناختند تا معلوم کنند که این شعارها از کدام حلقوم بیرون می آید و این پرچمها در کدام دست قرار دارد. برای آنها جمهوری خواهی شعار فریبنده ای بود که خاطره سازات طوفانی انقلاب مشروطیت را زنده میکرد، غافل از اینکه در اوضاع پس از جنگ اول و انقلاب اکتبر در آنروز ایران هر جمهوری خواهی بخودی خود انقلابی نیست و بهیچوجه بیانگر تضاد بین خلق و طبقات بودالیسم حاکم در ایران و استعمار بیگانه و دربار پوسیده قاجار نیست. بلکه مضمون طبقاتی آن، و دلیل طرحش در آن اوضاع، و تغییراتی را که می تواند بوجود آورد، میزان شکافی را که در نیروهای ملی و خلقی و گمراهی که در مردم می تواند باعث گردد است که روشن میسازد این شعار بجه کسی خدمت می کند و چرا شعار نیست متعلقه امپریالیسم انگلیس و از شعار انقلابی مشروطه فرسنگها فاصله دارد. گر خوردگی منافع بخشی از سرمایه داران ایران با منافع امپریالیسم در آن روز که ناشی از نفوذ سرمایه امپریالیستی و همچنین تغییر سیاستون امپریالیسم رستمراست بود، فریبندگی برخی شعارهای امپریالیستها در بطوریکه در مدتی که امپریالیسم انگلیس سیاست نوین استعماری خود را شکل میداد یعنی پس از شکست در تهاجم به شوروی و ایران تا اوآن به تخت نشستن رضاخان که دیگر امپریالیسم انگلیس وضعیت خود را در ایران مستحکم کرده بود. اینگونه سران سرمایه داری ملی روش سائنات و گداز و بریز با سیاستهای امپریالیسم انگلیس عمال اجرای آن از جمله رضاخان در پیش گرفتند.

اینان که بخلاف امثال دشتی بدون قول و قرار با سفارت انگلیس به مشاطه قدر ابلهی چون رضاخان و معاشات با او پرداختند منافع زودگذر خویش را می دیدند و دلیل آنکه حسارت رو در روئی با رضاخان را نیافتند و بجای تیغ کشیدن بروی رضاخان قزاق باوی بخازله پرداختند دلشان از ترس از دست دادن منافع بلرزه افتاده بود.

این گروه خوردگی منافع بسیاری از اشراف و اعیان و حتی برخی ز سران ملیون با منافع و سیاستهای نو استعماری امپریالیسم انگلیس بود که مانع گردید تا کسانی که دلشان از رضاخان قزاق بسیار خون بود، دستشان به اسطحه برداشتن علیه او نرفت و خلق تشنه مبارزه را یاری نرسانند. از آنهم بدتر این سودجویی برخی از ملیون را تا به این پیش برد که از خلق بردند و بسودجویی خویش پرداختند.

مگر بعضی بجز منافع تنگ نظرانه میتوانند برخی سران ملیون مجلس چهارم راه سازش کشانده و آنها را به گرمیهای پارلمان مشروطه سلطنتی اینچنین محکم ببندند. چگونه بود که غرض توپهای ارتش توده های حیدرخان بدلهای انقلابیون پطرزبورگ گرمی و قوت میبخشید اما برخی ملیون و مکرانها و ^{برخی} رفیقان همسنگر گذشته اش در بهارستان تهران برای شنیدن آن کرگشته بودند. با اصطلاح سیاستمداران دوران پیشی که حتی هر تغییر لحن را در تریبون پارلمان لندن در حسابگریهای سیاسی خویش محاسبه میکردند، از بدین شنیدن و درک ارزش واقعی شورش نود و هادیورش عمومی خلق در چهار گوشه ایران عاجز ماندند. چه شد که مشروطه طلبان و آزادخواهان قدیمی غفلت کردند و ناکهان سراز گویی سینه

مقام السلطنه و پادشاه را برآوردند .

امادوران بزخ سران ملیون زیاد طول نیانجامید و کسانیرا که خروشن بود ههاد رچهار گوشه مین و طبل ارتش نوده ای ایران آگاه نکرده بود بالاخره شیوره های شاهنشاهی پهلوی پرده بند ارهای واحی شانرا درید و از خواب غفلت بد ارشان کرد . به تناسب تشدید عطرکه امیرالیسم وسط حاکمیت بنهائی انحصارات جهانخواه را بران چشم و گوش سیاری از سران ملیون باز و بازنگشت و آنان جایگام خویش را در مبارزه بخاطر رهائی مین از یوغ امیرالیسم و برانداختن ارتجاع باز یافتند . اما برای نیروهای انقلابی خلق وضع طور دیگری بود .

آنها کشتنه انقلاب و مبارزه بودند و سیاستهای نوین امیرالیسم انگلیس هم منافعی برایشان نداشت همچنان بر زمین انقلاب نودها ایستادند و تغییر و تحولات را سنجیده و با آن به مقابله پرداختند .

نظام انقلابی نوده ها و جوش و خروشی کشتام ایرانرا در برگرفته بود و وثیقه مطمئنی بود تا نارسائیها و کمبودها را بریزد ایستد و جنبش رهائی بخش ملی را در مین ماعلی رغم کاستی هایش بیکی از پیشتازان مبارزات خلقها و ملل اسیر بدل سازد . انقلابیون ایران در پیشاپیش آنان حزب کمونیست ایران (عبدالتم) بطور خستگی ناپذیر در امر انقلاب بشری و سوسیست دست آورد های آن میکوشیدند در برابر صف امیرالیسم و ارتجاع پرچم پیروزی آور انقلاب قهرآمیز را برافراشته بودند و با بریدن از سازش کاران و معاشات گران مرز خود و دشمن را بدرستی تعیین کرده و مبارزه بخاطر برانداختن سلطه دشمن را بپیشش میردند .

اگر مصدحت جوشی ، کنگشهای پارلمانی ، و شکات مثبت ارتجاع امیرالیسم دل بستنها که از سوی برخی سران ملیون " مبارزین در مجلس " احزاب دمکرات و سوسیالیست انجام میگرفت و کار آنها را به مغازه با سیاستها و اعمال امیرالیسم انگلیس و ارتجاع کشانید بود ، اندامه جوانب سازش کارانه انقلاب ضرورتی بود ، شورهای انقلابی گیلان ، آذربایجان - کردستان - خراسان - مازندران و نقاط دیگر دامه و تکامل جنبه های آشنی ناپذیر و انقلابی جنبش سوسیست ضرورتی را تشکیل میداد .

سناخت درست دوست و دشمن - آتق ناپذیری با دشمن ، اتحاد با دوست - اتکا به نیروی نوده های خلق - جدانباری و جداکاری در راه آرمانهای خلق و کسب قدرت سیاسی بزرگ و بزرگوار پرچم سرافتخاری بود که انقلابیون آزاد میخواه جان ایران که خود را وارث و ادامه دهنده سنتهای انقلابی انقلاب بشری و سوسیست مدانستند ، برافراشته بودند .

این آرمانهای انقلابی که بخون هزاران شهید و قهرمان خلق و بهبوی بهش از نیم قرن مبارزه و فعالیت نوده های وسیع مردم مابده ستانده بودند رتزه های انقلابی حیدرخان عموغلی ، ضد حزب کمونیست ایران که در ژانویه - مارس ۱۹۲۱ تدوین گردید معاند عالی ترین تجلی خود را می یابد .

در گیلان تحت رهبری کوچک خان با همکاری حزب کمونیست و دیگر نیروهای انقلابی جمهوری شوروی گیلان بوجود آمد . برای اولین بار در تاریخ ملل مستعمرات و نوبه مستعمرات نیروهای انقلابی زحمتکشان و آزاد میخواهان متحد و مشترک در راس جنبش دمکراتیک و ضد امیرالیستی قرار گرفته و حکومت شوروی گیلان را بوجود آوردند .

در آذربایجان دمکراتها تحت رهبری شیخ محمد خیابانی در ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ قیام کردند . در ۲۰ ژوئن ۱۹۲۰ حکومت صومالیان را زیرین تشکیل گردید . برانداختن سلطنت ، برقراری جمهوری ، نجات کشور از قید اسارت خارجی ، خودمختاری

آذربایجان و برقراری روابط سیاسی و بازرگانی با شوروی .

کنند محمد تقی خان پسیان چندی پس از کودتای سیدضیاء رضاخان قیام ملی خراسان را علیه حکومت فاسد مرکزی تهران و نفوذ بیگانگان بخاطر مکرسی و آزادی سازمان داد .

جنبش انقلابی در سرتاسر ایران زیاده میکشید و توده های وسیع را بحرکت در آورده بود مردم میگه خواهان انقلاب بودند و با دشمن هیچ سرسازشی نداشتند همانند کوههای وطن استوار و چون اقیانوسها در مقاومت و مبارزه حروشان بودند . آنان که برنجهای اکثریت خلق و سنی که بر ملت ما روا میگردد می اندیشیدند در راه خلق از جان گذشتند اما می از مبارزه و افشای دشمن نیایستادند . کارگر قهرمان حجازی که جز در مبارزه و پیروزی و زحمتکش خویش ثروت دیگری نداشت و در انقلاب بجز زنجیرهایش چیزی از دست نمی داد یکی از نمونه های عالی مقاومت و مبارزه آشتی ناپذیر زحمتکشان و خلق ما علیه ماسکات ظالمانه حاکم و حاکمیت سیاسی ارتجاع و امپریالیسم است . حجازی جوان با مقاومت حماسه آفرینش در ریسر شکجه های رضاخانی و شاهنشاهی قهرمانانه اش در دهه نخست در سنی سازش ناپذیر خلق ما را با رژیم پهلوی مهربان کرد . دیگر از مبارزین برجسته این دوران میرزاده عشقی شاعر و هنرمند ملی است ، او که سر اسر وجودش عشق بوطن و نفرت به ارتجاع و استعمار انگلیس بود از مبارزه با اعمال امپریالیسم و افشای نیرنگهای نو استعماری آنها الحظه ای از پای نمی نشست . عشقی از رنج و حرمان توده های مردم رنج میبرد و به دشمنانشان می تاخت و به جرم این عمل مورد خشم مرتجعین و اعمال امپریالیسم انگلیس بویژه رضاخان بود و سرانجام نیز در ۳۱ سالگی از طرف دستگاه اختناق رضاخانی ترور گردید . عشقی با وابستگیش به خلق و ملت تا آخرین دم حیات سلیبی محکم و تحقیر آمیزی بصورت رضاخان و اعوان و انصارش نواخت . هر چه بیشتر جنبش شکوهمند خلقمان را در آن دوران پس شناسیم و عظمت و امانه آنرا عمیق تر درک کنیم بمحقی توطئه های نو استعماری امپریالیستهای انگلیسی و زوال و سستی اعمال خدمتگزارانمان مانند خود فروش سرسپرد های چون وثوق الدوله ، روشنفکر ارتجاعی و خود فروشی چون سیدضیاء و قلندر ابلهی که چماق سرکوب امپریالیسم گردیده بود چون رضاخان بی خواهیم برد . همچنین این تاریخ پر شکوه سازندگی توده ها را در سرتاسر تاریخ مبین ما بوضوح و برجستگی خاصی نشان میدهد . این تاریخ نشان میدهد که چگونه حتی با اصطلاح سیاست های مذبرانه امپریالیستها و مرتجعین و تاکتیکیها و شیوه های نوین آنان همه و همه تشنه مبارزه توده هاست و این جنبش انقلابی است که محرک اصلی جامعه پر حوادث ماست و تاریخ را تنها و تنها توده های زحمتکش خلق مبارز و ملت های آزاد بخواد و ضد امپریالیسم است . بهر حال طبقات موجودند و عقاید و برخورد های جامعه مکنونگون . در وجه تاریخ نویسی و تحلیل از گذشته نیز مرتجع انقلابی همیگارا ایستاد ماند . بگذر از آنها تاریخ توده ها را تحریر میکنند و قزاق بوطن و مزدور و برادرش و بوطن پرستی و بد و ملت و کبیر لقب دهند و این عنصر بختد از آنابضه عظیم الشان قلد اد نمایند و تأمین کنند ماستقلال ایران .

خلق کبیر ما نیز تاریخ خود را در و آنرا نگاشته و مینگارند . در این تاریخ چرخ را توده های زحمتکش خلق میگردانند و شاهان گردنکن ازاریکه قلد رویز میکشید مگرد نشان خرد میگردند . چشمهای خوانندگان این تاریخ واقعی بزیور بند ان های پهن پرده نمی نگردند بلکه نمای روی صحنه را نشان میدهد خلی بخاطر نگرش عمیق به روابط پیشرفت پرده هاست . تاریخ خلق ما تاریخ مبارزات سبکین طبقاتی و طبقاتی است . احسان های قلد ریاتام جلال و جبروت حاکمانه همان مبره های ارزش بیستند . مبره های بی ارزشی که در پهنه پیکر خلق ما دشمن لفظی چند نقش در اسر مرک را در دست طبقات مرتجع ماکو امپریالیسم تحا و زگر علیه خلق و ملت ما ایفا کرده اند .

بحران اقتصادی در کشورهای

اروپای غربی و آمریکا

www.KetabFarsi.com

از جنگ دوم جهانی تاکنون اقتصاد کشورهای توسعه یافته سرمایه داری هر از چند گاهی دچار بحرانهای شدید گشته است. این بحرانها معمولاً بعد از چندی جای خود را به یک دوره موقتی بهبود اقتصادی داده اند. ولی به فاصله کوتاهی بحران بعدی فرا رسیده

که به مراتب عمیق تر و جدی تر از بحرانهای ما قبل خود بوده است. جهان سرمایه داری به یک کلام دستخوش بحرانهای دایمی بوده و این بحرانها در واقع میلود حاد شدن و تعمیق تضاد بین خصوصیت اجتماعی تولید و تملک خصوصی آن از طرف سرمایه داران میباشد.

اقتصاد جهان سرمایه داری در حال حاضر یکی از سختترین دوران خود بعد از جنگ جهانی دوم را میگذراند. سطح تولید صنعتی نزول کرده و هنوز در حال پائین رفتن است. ورشکستگی صنعتی و تجاری پدیده روز شده و تورم بیداد میکند. اجناس فروخته نشده ماه به ماه بیشتر انبار میشوند و تعداد بیکاران در دنیای سرمایه داری - روزیونیستی به ۱۰۰ میلیون نفر رسیده است. دولتهای این کشورها تا گهوی خود در وامهای داخلی و خارجی غرق گشته اند و به کسر بودجه گرفتارنده یوزواری با تمام قدرت دستگاه دولتی خود را بکسار انداخته تا سنگینی این بحران را بدوش توده های کارگر بیاندازند. دو ابر قدرت امپریالیستی تمام سعی و کوششان را معطوف باین کرده اند که بحران اقتصادی خود را به همکارانشان و کشورهای تحت سلطه ایشان انتقال دهند. بحران عمومی سیستم سرمایه داری بار دیگر این حقیقت را ثابت میکند که این سیستم پوسیده بهیچوجه "ابدی" نبوده

و بحرانهای اقتصادی و اجتماعی بازم شدیدتری را بدنبال دارد، بحرانهایی که نتیجه اثر تشدید استعمار زحمتکشان و فقر و بیکاری بوده و فقط به حاد تر شدن تضادهای طبقاتی می انجامد.

از اواخر سالهای ۱۹۵۰ بعد کشورهای سرمایه داری پیشرفته قادر به احیاء اقتصادی چندی شدند. عواملی که باعث این احیاء گشتند عبارت بودند از انقلاب تکنیکی علمی و، بر پایه آن تجدید سرمایه اساسی و، مینتاریزه کردن اقتصاد - توسعه اقتصادی به خارج.

افزایش میزان استثمار کارگران، و غیره. این عوامل نه تنها قادر به دادن یک راه حل برای حل تضادهای درونی سیستم سرمایه داری نشدند بلکه به تشدید تضادهای موجود و پیدایش تضادهای جدیدی دامن زده و موجب بوجود آمدن بحران اقتصادی - مالی کنونی گشتند.

انقلاب تکنیکی - علمی در دوران بعد از جنگ باعث شد که رشته های جدیدی از تولید صنعتی، از قبیل مصنوعات الکتریکی و بیروسیبی و در کشورهای پیشرفته سرمایه داری شروع به رشد کنند. ایجاد این رشته های جدید و بخصوص توسعه مهندسی مکانیک و صنعت اتومبیل سازی نقش محرز برای سرو سامان دادن به اقتصاد این کشورها را بازی کرد. در واقع این رشته های جدید در این دوران همان نقشی را در زمینه رشد تولید صنعتی بازی کرد که ساختمان راههای آهن در سالهای قبل از جنگ جهانی اول (۱۹۱۵ - ۱۹۰۰) داشت. هنگامیکه در فاصله سالهای (۱۹۲۰ - ۱۹۵۱) کل تولید صنعتی کشورهای سرمایه داری ۹۲ درصد رشد کردند، تولید صنایع الکتریکی و شیمیایی و صنعت ماشین سازی از رشد ۲۰۰ درصد برخوردار بودند.

توسعه انقلاب تکنیکی - علمی همراه بود با تجدید وسیع سرمایه اساسی در رشته های سنتی اقتصاد. این تجدید در قیاس وسیع بهیچوجه نمیتوانست در طی سالهای (۱۹۳۳ - ۱۹۲۹) یا سالهای جنگ دوم عملی شود. عوامل دیگری که این تجدید سرمایه اساسی را موجب شدند عبارت بودند از: احتیاج به ترمیم اقتصاد جنگ زده اروپای غربی و ژاپن، درجه رشد نظامیگری در اقتصاد ایالات متحده آمریکا و کشورهای دیگر امپریالیستی، و بالاخره تشدید رقابت و ستیزه جویی بین انحصارات در بازارهای سرمایه داری.

تجدید تسریع شده سرمایه اساسی موقتا باعث افزایش تقاضا برای ماشین آلات، مصنوعات صنعتی و مواد خام، مواد سوختی و کالاهای دیگر بخت اول اقتصاد ① شد و در نتیجه تولید ابزار تولید وسعت یافت. افزایش تقاضا برای ابزار تولید بازار داخلی این کشورها را گسترش داد. این پروسه باعث ازدیاد تعداد شاغلین شده و همراه با آن بازار کالاهای مصرفی تولید شده بمقیاس وسیع بخصوص آنهاستیک

برای مصرف طولانی مدت تولید میشود (مانند تلویزیون ماشین لباسشویی یخچال و غیره) تا حدودی گسترش یافت. معینا بالا رفتن تقاضای تیکه دارای قدرت خرید است (تقاضای مؤثر) بطرز محدودی انجام گرفت و میزان افزایش تولید در بخش اول نتوانست مقابله بکند. این امر ناشی از آن بود که افزایش درآمد کارگران - کسبه ملود مبارزات طبقاتی پیوسته آنها بود - به مراتب نازلتر از رشد بهره وری کارشان بود. بطور کلی بالا رفتن حقوقها بهیچوجه نتوانست با افزایش مخارج زندگی همگون گردد و حد اقل شرائط زندگی کارگران را تامین نماید. بهمین ترتیب بایستی اضافه کرد که افزایش بازدهی تولیدی کار با بائین رفتن قیمتها همسراه نبود بلکه بالعکس باعث بالا رفتن آنها شد.

در تحلیل نهائی توسعه انقلاب تکنیکی - علمی و بر اساس آن تجدید سرمایه اساسی منجر به رشد تولید کالاهای سرمایه ای و تقلیل نسبی تقاضای مونرکل برای کالاهای مصرفی تولید شده بمقیاس وسیع شدند. این امر را میتوان بدینصورت دید که در دوران بعد از جنگ تولید کالاهای مصرفی چه بطور نسبی و چه بطور مطلق از تولید ابزار تولید کمتر افزایش یافت. بطور مثال در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۶۲، در مقایسه با ۱۹۵۴، تولید صنایع پارچه بافی و چرمسازی ۹ درصد و صنایع غذایی ۱۳ درصد و صنعت لباس حاضری ۱۱ درصد رشد کردند؛ در حالیکه در طی همان سالها تولید صنایع الکتریکی و صنایع شیمیائی به ترتیب از رشد ۱۶۸ درصد و ۱۷۷ درصد برخوردار بوده است.

در مجموع میانگین حجم مصرف سرانه در کشورهای سرمایه داری افزایش بسیار کمی یافت بطوریکه حتی امروز مصرف مواد غذایی و برخی چیزهای دیگر در همان سطح قبل از جنگ باقی مانده اند. پدیده قسطی فروختن کالاهای مصرفی جمعی که شدیداً در کشورهای سرمایه داری رواج دارد از اینجا ناشی میشود که توده های کارگران قادر نیستند احتیاجات روزمره زندگی خود را با میزان درآمدهای فعلی برآورده کنند. رشد این شیوه فروش در واقع یک وسیله چینی برای تشدید استعمار توده ها میباشد، زیرا قیمت کالاهای فروخته شده بطور قسطی معمولا ۳۰ الی ۴۰ درصد بیشتر از قیمت همان کالاهای در حالت عادی میباشد. بر طبق آمار رسمی وزارت اقتصاد آمریکا هر ساله کارگران آمریکائی مجبورند ۴۰ تا ۵۰ درصد درآمد سالانه خود را صرف بازپرداخت

وامهائی کنند که ناشی از خریدن کالاهای قسطی شده است. علاوه بر این فروش قسطی کالا شاهد مستقیمی است بر این حقیقت که این کالاها از حد نصاب تقاضای مونر توده های کارگر بیشتر تولید شده اند، و این امر در واقع تولید اضافی سرمایه داری را دوچندان میکند زیرا باعث پیدایش این ظاهر نادرست میشوند که کالاهای تولید شده بخوبی بازار پیدا کرده اند و جذب شده اند در حالیکه جذب این کالاها در عمل از طریق زور انجام گرفته و خواست طبیعی بازار نبوده است.

در نتیجه عواملی که باعث بهبود موقتی اقتصاد سرمایه داری در دوران بعد از جنگ شدند در عین حال شرائط مادی بحران اقتصادی امروزی را فراهم کردند. این عوامل بخصوص باعث تشدید تضاد آنتاگونیستی بین تولید و مصرف شده اند، تضادی که دلیل نهائی و قطعی در میان انواع دلائل برای ایجاد بحران های اقتصادی در سیستم سرمایه داری میباشد.

نظری به اقتصاد جهان غرب در سال ۱۹۷۶ روشنگر مطالب زیاد است. اوضاع اقتصادی در این سال بشدت شکنجی از ضعف این کشورها در زمینه سروسامان دادن به اقتصاد ورشکسته اشان بوده و ادامه این شرائط را هم اکنون در سال ۱۹۷۲ میتوان مشاهده کرد. در سال ۱۹۷۳ یکی از شدیدترین بحرانهای اقتصادی در ۴۰ سال اخیر جهان سرمایه داری را در بر گرفت. تولید اقتصادی از آن سال تا نیمه اول سال ۱۹۷۵ بطور مرتبی نقصان یافت. از نیمه دوم ۱۹۷۵ چرخش صعودی شروع شد. ولی رشد اقتصاد این کشورها که داشت خود را بسختی به سطح اقتصادی قبل از بحران میرساند در نیمه دوم سال ۱۹۷۶ مجدداً بطی گشت. مشکلات فراوانی که در سراسر پدیدار شده بودند تصویر تیره ای از اوضاع بدست دادند. مطبوعات غربی مجبور به تایید این مسئله شدند که اقتصاد سرمایه داری دوباره در معرض يك افت ناگهانیست.

تولید اقتصادی ایالات متحده آمریکا ۳ درصد در ربع اول سال ۱۹۷۶ ۱/۵ درصد در ربع دوم و ۱/۹ درصد در ربع سوم بالا رفت و در ماههای سبتمبر و اکتبر از حرکت ایستاد. تولید اقتصادی در ژانویه در طی ماههای اوت تا اکتبر کاهش یافت. اوضاع در اروپای غربی از این نیز بدتر بود. بر طبق يك گزارش سالانه که از طرف جامعه اقتصادی اروپا (E.C.A) منتشر میشود،

تولید اقتصادی در ماه اوت گذشته ۴ درصد کمتر از سطح رکورد سال ۱۹۷۴ بود و از آنجا بعد رشد اقتصادی در خیلی از کشورهای عضو "بظرف چشمگیری نقصان یافته و عرازگاهی چند به حالت رکود درآمده است."

رکودی که در جریان رشد اقتصادی بوجود آمد باعث بالا رفتن تعداد بیکاران که تازه داشت بمقدار خیلی کم نقصان می یافت گردید . میزان رسمی بیکاران در ایالات متحده از $7/3$ درصد در ماه ژوئن ۷۶ به $8/1$ درصد در نوامبر رسید ، یعنی تعداد بیکاران به $7/8$ میلیون بالغ گشت که بمعنی افزایش یت ملیون بیکار در عرض ۶ ماه میباشد . در کشورهای عضو بازار مشترک وضع مشابهی بچشم میخورد . در آخر سال ۱۹۷۵ تعداد بیکاران رسمی ۵ میلیون نفر گزارش داده شده بود که در واقع رکورد بعد از جنگ محسوب میشد . در ابتدای سال قبل تعداد شاغلینی کمی بیشتر گشت ولی این در تمام کشورهای عضو نبود زیرا در خیلی از آن کشورها وضع به نسبت سال ۱۹۷۵ حتی بدتر گردید . میزان بیکاری در بلژیت $9/4$ درصد ، در ایتالیا ۷ درصد ، در کشور دانمارک و هلند و انگلستان بیش از ۵ درصد ، و در آلمان غربی $4/3$ درصد بود . بیکاری در کشورهای کانادا ، ژاپن و استرالیا نیز کمتری محسوب میشوند . هنوز چیزی از اتمام دوره بحران اقتصادی و ورود به مرحله بهبود اقتصادی نگذشته بود که دوباره وضع اقتصاد دنیای غرب دستخوش رکود گرایه و بیکاری بضرز قابل ملاحظه ای فزونی گرفت . این بدیده در میان بحرانهای اقتصادی سالهای مابعد جنگ بینظیر بوده و نشان میداد که چرخش بالا رونده اقتصادی در کشورهای غربی در سال گذشته تا حد زیادی تعمیمی بوده و رشد اقتصاد سرمایه داری بیش از گذشته در ضعف و زسونی بسر میرد .

واضح بود که چرخش صعودی مزبور بر اساس رشد تولید کالاهای مصرفی و تکمیل ظرفیت سهام در رشته های تولیدی حاصل شده بود . با وجود بکه کالاهای مصرفی در ایالات متحده آلمان غربی و ژاپن به میزان قبل از بحران رسید و یاکسی از آن فزونی گرفت تولید صنایع سنگین و بخصوص کالاهای سرمایه ای نظیر ساختمانهای کارخانه ای و ماشین آلات نقل یافته و از سطح قبل از بحران هم شدیداً عقب افتاد . تولید فولاد در سپتامبر گذشته ۱۴ درصد برای ایالات متحده ۲۱ درصد

برای آلمان غربی ۱۲ درصد برای انگلستان ۱۴ درصد برای فرانسه و ۱۲ درصد برای ژاپن کمتر از میزان تولید در ایام قبل از بحران بود . صنایع غرب در سال گذشته بظور کلی با حجمی کمتر از ظرفیت خود کار میکردند . در ریح سوم سال مزبور - کارخانه های ایالات متحده فقط ۷۳ درصد ظرفیت خود را به کار انداخته بودند یعنی ۱۲ درصد از سطح قبل از بحران عقب تر بودند . کارخانه های آلمانی و انگلیسی هم با ظرفیتی که ۱۰ درصد کمتر از سطح قبل از بحرانشان بود بکار افتاده بودند . در چنین اوضاعی سرمایه داران طبیعتاً مایل به سرمایه گذاریهای کلان نبودند .

رشته تولید کالاهای مصرفی در سال گذشته بمعنی بالا رفتن قدرت خرید مصرف کنندگان نبود ، بلکه ناشی از سیاستهای محرت بخش دولتی بود که از طریق ازدیاد خرج دولت در بازار کم کردن مالیات و کاهش نرخ بهره صورت گرفت . این سیاستهای اقتصادی فقط نتایج موقتی و سطحی بیار آوردند و باعث بروز خضرهای جدیدی شدند . یکی از نتایج فوری این سیاستها این بود که کسری مالی در کشورهای اصلی سرمایه داری به اوج خود رسید و تقریباً تمام این کشورها را به عمیق ترین بحران مالی دچار کرد .

تورم در سراسر سال ۱۹۷۶ جهان سرمایه داری را در بر گرفت و در نیمه دوم سال حتی شدیدتر گشت ارقام رسمی که در کشورهای صنعتی انتشار یافت حاکی از این بود که قیمت ها بمیزان زیادی رشد کرده اند . رشد سالانه ای معادل ۱۰ درصد در ایتالیا ، فنلاند ، انگلستان ، دانمارک ، سوئد و ژاپن . میزان تورم در کشورهای ایتالیا ، انگلستان و فرانسه بترتیب $21/4$ درصد ، ۱۵ درصد و $9/9$ درصد بود . تورم لاینقطع موقعیت واحد گنا بولی این کشورها را شدیداً تضعیف نمود . بازارهای ارز در کشورهای اروپای غربی اغلب دستخوش نا بسامانی بودند چون انگلیس و لیر ایتالیائی دوباره ارزان شدند و به پائین ترین حد خود رسیدند . فرانک فرانسه آنچنان آسیب پذیر گردید که فرانسویها مجبور شدند آنرا از سیستم نوسان مشترک بیرون بکشند . بظنور حفظ وامهای پسولی خود و مهار کردن تورم برخی از دلیتهای غربی دست بدامان سیاستهای تضییعی از قبیل کم کردن خرج بخش دولتی و بالا بردن مالیات و افزایش نرخ بهره شدند . دلیتهای دیگر جرات نکردند سیاستهای انبساطی خود را

بصورت پرمادانه ادامه دهند زیرا خطر تورم بازم بیشتر آنها را تهدید میکرد . و در نتیجه بحران اینگونه سیاستهای متحرک کم شدند بهبود اقتصادی نیز از بین رفت .

آلمان غربی و ژاپن نسبتاً از چرخش بالا رونده اقتصادی خوبی برخوردار بودند زیرا علاوه بر افزایش کالاهای مصرفی این کشورها قادر به صدور بیشتر کالا بودند . معیناً هر دوی این کشورها با مشکلاتی در امر صدور کالا مواجه شدند . رکود اقتصادی که در جهان غرب وجود داشت شدیداً تجارت خارجی آلمان را که ۶۰ درصد ماشین آلات تولیدی و حدود نیمی از فلزات غیر آهنی و محصولات شیمیائی و اتومبیلش را بخارج صادر میکند تحت تاثیر قرار داد . سفارشات خارجی در زمینه کالاهای سرمایه ای که در دوماه سپتامبر و اکتبر به آلمان رسیدند ۳۵ درصد از لحاظ ارزش نسبت به دوماه ژوئیه و اوت باین تر بودند . رشد تجارت صادراتی ژاپن اگرچه توانست صحنه اقتصادی داخلی این کشورها را بهبود بخشد ولی باعث نارضایتی کشورهای مورد مبادله تجارتی اش گردید . "عدم توازن تجارتنی" بین ژاپن و بازار مشترک (بطوریکه یک کسری موازنه ۴/۲ میلیارد دلاری در سال گذشته برای دومی حاصل شد) یکی از نکات مورد مباحثه اجلاسیه کشورهای عضو بازار مشترک در ماه نوامبر بود .

همزمان با اوضاع خراب اقتصادی کشورهای سرمایه داری بیشتری دست به محدود کردن واردات خود زده و در نتیجه باعث نارضایتی کشورهای دیگری که با آنها مبادله تجارتی میکردند شدند . بهمان نسبت که رقابت برای بازار تشدید مییابد از دیاد صادرات بهیچوجه نمیتواند شیوه مورد اطمینانی برای بازاریابی اقتصادی باشد . در یک گزارش مطبوعاتی که از طرف U.P.I. صادر گشته گفته شده که "آینده بهبود اقتصادی حتی در آلمان غربی مورد تردید است ."

قابل توجه است که روند کاهش رشد اقتصادی هنوز ادامه دارد . سازمان همکاری و توسعه اقتصادی - (O.E.C.D) تخمین زده است که در سال ۱۹۷۷ میزان رشد اقتصادی در کشورهای آلمان غربی ، ایالات متحده آمریکا ، فرانسه ، کانادا ، انگلستان و ایتالیا همچنان بااین خواهد بود .

بحرانیکه جهان سرمایه داری را فرا گرفته سرمایه داران انحصاری را متوحش ساخته و آنها نیز با تمام قوا

سعی در انتقال این بحران به کردن طبقه کارگر خود و خلقهای کشورهای جهان سم دارند . در زمینه داخلی بحران موجب رشد بیکاری و تورم گشته و هزینه زندگی بصورت سرسام آوری بالا رفته است . در خارج این کشورها استعمار امپریالیستی خود را بیرحمانه افزایش داده اند و از طریق کارگزاران صدیقی چون شاه و طبقات وابسته به امپریالیسم منابع ملی خلقهای در بند آفریقا ، آسیا و آمریکای لاتین را هرچه سریعتر به یغما میبرند .

رقابت میان انحصارات امپریالیستی و کشورهای کوناگسون امپریالیستی بویژه دو ابر قدرت وسعت زیادی یافته و سیاستهای منع ورود کالا و مالیات گمرکی افزایش بسیار نموده است . این قبیل سیاستها باعث برهم خوردن هر چه بیشتر توازن میان کشورهای امپریالیستی گشته است . موج نارضایتی در کشورهای سرمایه داری رشد بسیار نموده است و روزی نیست که ما شاهد اعتصابات و تظاهرات کارگران و اقشار تحت فشار این کشورها نباشیم .

یاورقی در صفحه ۱۲۷



قصه‌های کاظم آباد

نادر صفره یازده سال دارد. قدش به بلندی ساقه گندم است. در سال بارانی امسال به کلاس پنجم ابتدائی می‌رود. در روستای کاظم آباد (دهی است در سنقر کلیائی) بدنیا آمده و در مدرسه قریه میدان درس می‌خواند. قصه‌هایش متاثر از محیطی است که در آن زندگی میکند.

مادر من

مادر من بیست و هشت سال دارد. صاحب پنج تا بچه است. وضع خانهای ما خوب نیست، هر سال يك قالی برای مردم می‌بافد و پانصد یا شصت تومن به اومی دهند تا خرج ما بکنند. باید کارهای خانه ترو تمندها را انجام بدهد تا به ما چیزی بدهند. مادرم رنجهای فراوانی میبرد: طولیله‌ها را بمالد و پاك میکند و لاس را توی سبد میریزد و روی پشت میگذارد و میریزد. گاهی هم مجبور میشود تا لباس برای مردم بدوزد. آنها پنج یا شش تومن به اومی دهند. مادرم پول را در کیف میگذارد و توی ساك قايم میکند و هر شب پوله‌ها را می‌شمارد.

مادرم برای مباشر ارباب هم میکند. شبی خانهای مباشر، کارگیشان را به خانهای ما فرستادند و به مادرم گفتند که امشب بیاتان بپز چون ارباب بهره آمده. مادرم رفت و وارد خانه بی‌شد که پراز دود بود، سلام کرد و نشست. چند دقیقه‌ای گذشت شروع به نان پختن کرد. گرمش می‌شد، عرق می‌کرد، دستش مپسوخت، عرق از پیشانی‌اش پایین می‌آمد و با لبه آستین کیف و چرکینش آنرا پاك میکرد. هر فانی که به تنور میزد دمشش مپسوخت، گرمای تنور به سر و صورتش می‌خورد و او را اذیت میکرد.

ناتصفه‌های شب نان پخت. خوابش می‌آمد، چون دیشب تا نزدیک‌های صبح قالی بافته بود. چرت می‌زد. تمام بدنش مثل کسی که از توی آب درش بیاری از عرق خیس شده بود.

خلاصه نانها را پخت. حالا دیگر نزدیک صبح بود، مادرم و زن مباشر نان و چای برای ارباب حاضر کردند. صبح ارباب از خواب

بیدار شد و با آن هیكل چاقش بایکی از کارگرها که آفتابه‌ای آب در دست داشت وارد حیاط شد و دست و صورت خود را تمیز شست و دندانها را مسواك زد و صورتش را با دستمالی که از سپیدی می‌درخشید پاك کرد و به سوی اتاق رفت، سفره را پهن کردند و تخم مرغ و عدل و پنیر و کره و جگر گوسفند را توی سفره گذاشتند و ارباب و مباشر شروع به خوردن کردند.

بعد از اینکه صبحانه خوردند ارباب مادرم را صدا زد و گفت:

– امسال باران نیاریده است، گندم‌ها را باید شخم بزیم.

مادرم گفت:

– آخه قربان، زمستان بچه‌ها مان از گرمسنگی می‌بیرند.

ارباب گفت:

– مگر چقدر گندم است!؟

مادرم گفت:

– قربان چطور چیزی نیست، برای شماها ارزش ندارد!

مادرم قبول نکرد و گندم‌ها را شخم نزد و از ارباب خدا حافظی

کرد و به خانهای خودمان آمد.

خالو برجہ

خالو برجہ پیر مرد بیچارہ ایست . لو یک زن و یک پسر ده ساله دارد . توی خانه شان چیزی پیدا نمیشود که در زیرشان بیندازند جز کهنههایی که از توی کوبچهها پیدا کردهاند و میان خانه پهن کردهاند و روی آنها می نشینند .

خالو برجہ مثل است و نمیتواند راه برود ، با ضربهی عصا راه میرود . شغلش گدایی است ، هر روز صبح از خانه خارج می شود و به گدایی میرود و توی راه به الاغش می میزند که راه را زودتر پیماید تا شاید کسی آرد و قند و جای بیاورد و به خانه برگردد . او خیلی دلش میخواهد که پاداشته باشد و کار کند . راستی چقدر خوب بود ! زنش هم دیگر کلفتی مردم نمیکرد ، پسرش هم کارگر نمیشد ، تمام کارها را خودش میکرد .

درده اگر سگها دورش را بگیرند نمیتواند کاری کند ، فقط فریاد میزند . موقعی که چیزی جمع آوری میکند از الاغش پایین می آید و افسارش را میگیرد و یک جا می نشیند و فریاد میزند :

— های ... محض رضای خدا چیزی برای من بیاورید .

بعضی از مردم چیزی برایش میبرند و او میگوید : «خدا برکت بدهد و دوباره فریاد میزند :

— های مردم محض رضای خدا صواب دارد ، چیزی برای من

بیچاره بیاورید .

و چون بفهمد که دیگر کسی چیزی برایش نمی برد با هزار زحمت سوار خرش میشود و به دهی دیگر میرود . گاهی سیگاری هم می پیچد

و آتش میزند و به دهانش میگذارد و پوک میزند . دود از دهانش بلند می شود . درده مردم او را مسخره می کنند و سر به سرش میگذارند . می گویند :

— خالو برجہ ا ارباب آمد الان بتو پول میدهد .

اما خالو برجہ میدانند که مسخره اش می کنند ، حرفی نمیزند اسبابهایش را جمع میکند و به خانه می رود .

یک شب خالو برجہ خواب میدید که پاهایش خوب شده و دیگر میتواند راه برود و در میان کحاف و تشک تاز و قوشتنگ خوابیده و دیگر گدایی نمیکند ، زنش هم دیگر کلفتی نمی کند ، پسرش دیگر کارگری نمی کند . خیلی شاد شد . صبح که از خواب بیدار شد خود را با آن وضع قبلی دید که در میان کهنهها خوابیده و زنش هم کلفت است و پسرش هم کارگر است . خیلی ناراحت شد .

چند روزی گذشت . پسرش که کارگر بود از بالای خانه به پایین افتاد و یک بالش شکست . خالو برجہ پیش همان ثروتمند که پسرش کارگرش بود رفت تا پول بگیرد و پسرش را به دکتر ببرد ، اما آن مرد بدجنس پول به خالو برجہ نداد و پسرش مرد . خالو برجہ هم از غم پسرش دق کرد و زنش باز کلفتی میکند .